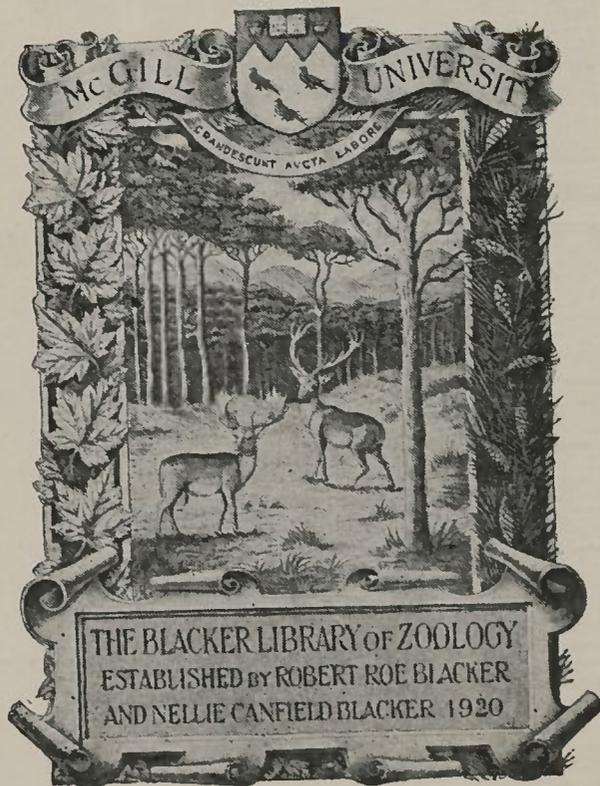


McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



may 31/30 annotated

آية ابن كثر اولم يبرى الزيتن كفرة وان السموات والارض
 كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شئ حي حرا افلا يؤمنون وبالحيث
 انزلناه وبالحيث نزل اذ السماء الشقت واذنت لربها وحقت الوقت
 ما فيها وكنت وان يونس لمن المرسلين اذ ابق الى العلك المشقون
 فاهم مكان من المحضين فالقحة كوت وهو طيم فلولاته كان من
 المسبحين للبت في البطنه الى يوم يعثون سبحان ربك رب العزة
 عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين وصلى الله

عنا حبر علقه محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين

برحمتك يا ارحم الراحمين بتاريخ يوم

وثنينه في شهر ربيع الاولى

كبرنو واتام بيد نيرفت

من شهر ١٢٤٥



باید که در نافع بود و ریخ ماندگی و کوفتگی از او برود و فربه شود و دیگر اگر
از کار بیدار باز جو آیدن بجز شده باشد علامت است در کشش برین
هر جا خواهد خوانند و بازه آرد جو با خون بیامیزد و در هر سه کند و دیگر با بس
و بر الجا و کوفتگی تر باشد طلا کند و نافع باشد و دیگر اگر اسی در ماخل
یکد علامت است در شکم او اما بسته و پاپیاش لرزان باشد و هر دم
افتد و مریخ در سینه بول کند و نه سر کین افکند و نفس سرد مریخ علاج است
که بگرطل بول که کان و نیم فرم نیاید با بسم بوشند و با قدر کتشم را زیاده
کوفتگی در روغن بشرح جمله در کلوش ریزند و بر نشینند و خوب است و با
در نرم نرم رانند بایدت میکنند در میان هر جوان او رکت نریزند
بازه مکت با بشش طلا است بگذارند و ضا کنند و بر آن حفته کنند
و نافع باشد دیگر اگر خواهند آب را سفید کنند بگردانند و در کف
و نواح و معده اسکت از هر یک قدر و ما زود سه عدد و جمله را در سه کم بود
بشیر آب لیسند و در آب مالند و سفید شود و دیگر اگر اسهال کثیر کوفتگی
بول کودکان در کاشتر در کلوش آب ریزند و نافع شود و دیگر اگر بر دشوار زیاده
این آیه و تر آن مجید هفت مرتبه بخوانند و باستانی برآید و در غنیمت می شود

و این عذر است برون داند و نه در کلور آب اما علاج آن است که
کاو در رو بسند و چوب کزیز او و کند تا چینه شود پس بدست بیفرا
هر چه در او باشد بیرون آید اما اگر اندرونی باشد علف نتواند خورد
از آب و علف جوزها ریشی او بیرون آید علاج آن است هر روز
کاو با جوار استخوان بیرون که در زمان در کنند بعد از آن به هم کوفت
تا نرم شود همچون مرهم تا آن را چینه کند و در بار کند و بهتر شود علاج
او است و علامت حناق است **اب** **مصر** **فصل بارزیم** در علاج
مخک که نمند در دهن و زبان **اب** که هم در پیش شوق علاج او است
در اردو و حنجره و هبسم در آن موضع بسند به شوق در دهن بسند
سود آه اما علاج سفید و چشم **اب** است که کف در پای کز
اب و شکر طبر از هر یک قدر **اب** پدید کبر سر به برود و در چشم **اب**
کشد و **اب** نگاه دانه مان بکدانه علاج دیگر که در معنق و نیم در
نمک با هم سخی کنند و با نچ درم آه جو میسند پس لیسند و در سوز
نهند تا هم چون و خم که در سیه شود نگاه سخی کنند و چون سوز
و سه روز در چشم **اب** کشد به شوق علاج **اب** چشم است در قدر **اب**

بیش رسته به علاج آن است در دست در فرخیش کنند و موضع را برون
 بیت و کاه و عجون کند بدان مقدار می جوی اندر نفع در شسته بر آن بپشم
 بندد و در دم آب بندد چون خواهد کش را بر افکند این رشته را
 پشت را بپشم برون آید و کش که در کش قبول کند **فصل نهم** در
 علاج برسام اما علامت برسام آن باشد که گوشه فرو رفته و در گوشه
 غریب که در نوبت بروز خشک شده علاج آنست در روغن تازه چغندر
 در گوش آب افکند سه روز نوبت و اعضای او را بروغن گرم
 مالند به نوبت اما علاج سفید در آب افکند آنست که جعفر را بگیرد و بشد
 و در کوزه سفالین نواند آف و سه کوزه بکشد شکر کند و در تنور گرم
 بپزد تا بسوزد و خاکستر شها پس آن خاکستر را باروغن بیاورد و دیگر
 بدان موضع اندازد سفید سرد این علاج آدم را نیز نیک باشد **فصل نهم**
 در عقالمه نعاس و آن چون زکار می شود آب را بزدید آید علاج
 آن است که بتابستان بنفشه مالکاوز در غفران بهم آمیخته سه روز
 پیوسته بخورد روز بدینش فرو نهند و نافع باشد در برستان روغن
 کاه و در دهنش کند و در تابستان بهم شاید **فصل دهم** در حنق

عجب باشد پس بگذرد اگر سهماهش اما مس دانه و از دیگر رنگه بود آن
سرطان خوانند سمش راست کند و گدگد کند و اگر آنکه اما مس بر دستها
بود آزاد حش خوانند سمش راست کند و جایگاه اولت شمس است
باید روز و جهد باید که نماند شسته هر روز و اگر سخت زنده می طره
و هرگز آب راست نشود و اگر سخت باشد داغ کند و اگر نرم بود نف
ح آنگی نازک بود و اگر قدری بکینیه نرم بود و با برک خطه سینه و در میان
هنرمیکت **توقه فصل هشتم** در حوک و در سبب اما علامت حوک آن بود
که مفته دانه و نر و مالک هر دو می باشد اما حوک مالک را سه چهره مفته
و علاج ادالت در مالک را با خون و پوست و گوشت مرغ مس سانه در
خوک بمالند اما نرفان هم را بخورند و اگر نرم بود یک مفته دانه
روغن و مرهم گفتیم باید عمل کردن مفته باشد اما حوک را
سوزن باید و خوک مالک را سوزن مالک علاج دیگر سردم است باید نگاهت
و داغ باید که تا خشک شود علاج دیگر آنکه اگر در سبب از آب بیرون آید
آن را باید شکافتن و پاره پشم یا پنبه براد نرفان تا جگر سخت پاکیزه
کند و خشک که هاند **فصل نهم** در علاج دلو و از آن باشد که در

باشند بعد از آن صابون که در درون آب ریزند و از این بهتر
است و گفته آید هر اسیر که کسب قاتل کویزه در حال بازه خون در کلور او ریزند
دفع حضرت کند آن شانه **فصل چهارم** در معالجه عدن و آن
بیش است در رسم آب بکشد علاج آن است در آستان و نکات بگوید
بروغن کادو بیازد و در او مالده و باز بصایون بشوید که بر شوه و اگر هفت
روز بروغن بیان مالده بکشد شوه دیگر کجند و سر کهن که در هم بگوید
در او مالده بکشد شوه دیگر اگر مغز سر که سفید بکشد و حیات عدن پاک
بشود پس فذر انبیین و در نگاه روه در رسم آیزد و یکشنبه روزه بر آن
موضع هند بکشد شوه دیگر بچانه سر و یکطل کف پی بگوید و بر با مستور
بندد و باز بسره که بشوید چون کفاز بدید آید و بنه با شمع که اخته و غیر
کامیکد رم رغفران جمله را در رسم آیزد و در رسم سانه و سه شانه روزه
در موضع عدن بندد و روز چهارم بشوید **فصل پنجم** در
معالجه سرطان علامت سرطان آن بوه آب یکسور سر بر آفتند
در سرطان حوزة بوه در پیوند رسم آب افتد و رسم رسد و ظاهر که در
اگر فتنه بوه به نسیج انجامد و اگر این علت در حار دیگر از آن دم سپا بخواهد

علاج دیگر ریختن صنوبر سبز در آب و حمیرا بیاورد و بر آنجا مالده سنگ شود
 علاج دیگر آنکه آب نرنینه حضرت زکریا شده باشد او را در آب روان باران
 و جانی در سر بشیب باشد فایده تمام دهد و علاج دیگر سه لاله و اندک گوجون
 و اندک نظرون در بوره ارمغان باشد به هم بیاورد و در آب سرد کند چو در
 ماله بکشد شود و اگر آب دریا باشد اولی است **فصل سوم** در معالجه آب
 آب اگر پیش در آب بهم رسد او را بگوید در حرم سپید کنند دیگر
 و آب بار و غن رینت بیاورد و بر همه اندام آب اندازد روز دیگر آب
 آب گرم بسوید و باید خاکستر در آن است که بماند و دیگر باره طلا کند تا طلای
 که هست شود علاج دیگر ریختن بزنجبیل در آب سرد است یک حوض کند
 و بار و غن رینت بیاورد و اعصاب بدنگم بینداید و بعد از آن آب
 در اوقات باز دانه ناعرق کند پس از آن او را بوشید و بهتر شفاست
فصل سی و دوم در معالجه آب سرد و خمر زهره حوض باشد و خمر خرد و یک
 سیب و آب در دیگ باید کهن و نیک چینی تا باقیمانده بعد از آن در یک
 از سر آتش فرو کرد و خمر را بدست نیکو مالده دهد و آن آب مالده فایده
 باشد علاج دیگر ریختن پنجه موسی باید کوفتن در پایه چرخ شکر آب که نموده بیاورد

و کلمه

نصفه از انجا بیرون بنور دماشم را اینک گرداند و بر وی علاج دیگر برین
بر آن آب را سم تاب بایکد و پس از آن روغن بالام کو هر سخت
مکنند و بدان مهاله در نفع دهند و اتمه اعلم **باب پنجم** در تدبیر کوه شدن سم
ب اگر اسی را از بی نفع سم کوه باشد و نتواند رفتن علاج اول است
یکد موزر خنر و کند و پیچ گو سفند هر سه را برابر بگوید و چند جوز کند و در میان
سم آب کند و با آن دماغ کند تا در انجا بکند از دوسه روز چنین کند
بسر کین خشک زهر سم آب مکنند و بهتر خواه علاج دیگر بگوید و قطران
و نقطه سفید و روغن تازه بگوشند و نیم گرم بسم آب فروریزد تا سم
فر کند و روغن سم چها بندن بکشد و دیگر بگوید و خنر زهر و خنر خشک
و سنبل کج بگوید و در آیه بگوشند و بعد از آن بر کوه کند و بر سم آب
بند تا به شود و دیگر بگوید و کینه و خوب بد و با این دارو کفینیم بپزد
و با جود و بر سم بند و در یک شوشه ان شاء الله **باب پنجم** در معالجه
مستقرقه دان چند فصل نهادند **فصل اول** در معالجه بواسیر چون بر آب
زینبیم برید آید علاج آن است از دم ادیکور بر کرد و بواسیر را بدان
بجزوز بر بندد و در نهم باز کشاید و عزوت در زیر او بسوزاند و بهتر شود

بازراند بگویند و هر چند در در زمان بر نشستن آب لکند لقاقوت لکند
صلح در آلت در در آن زمان بر نشیند تا بهتر شود دیگر تا بر رسم را چنانکه گفته
دینه و قطران بهم که آخته در گنجه میاید چکاند و بعد از آن روغن بادام تلخ
چند نوبت بدان ماید که هر صیف باشد دیگر آب حنظل و شکر و بعد از آن
و جوشانده باشد در رسم آب ریزد و صیف باشد و آله اعلم **باب پنجاه و نهم**
در معالجه ادره اکلیل و این بر حتمی است در ششم رسیده باشد و چون مورد
خرد گاه آب بگیرند آب را در کوزه دست از خای برد آید و رسم آنجا که
باشد چند روز فقط سبزه برای میساید آند و بعد از آن نقطه و دینه برای
طلا ماید کون و اگر دینه برای میساید و روغن کاه برای میساید نافع باشد
و آله اعلم **باب پنجاه و نهم** در دیدن آنگه آب را رسم بزرگ کند و بر ویاند
خطرات در یک گوشه در چهار دست و پا بر میساید تا آب را ششم
نرم شود و زلفه بردایند و بعد از آن پیه که میگذارد و بر گرفته و با رسم
بیا میزد و بر رسم آب باز نیند از طرف شیب و پاره پوست برای میساید
و آله اشاره بر کرد و بروی مبداء تا که مردان پیه و بر سر و زایل آنگند
و زرد تر فایده باز دهند و بعد از آن آب را بر روی سر که میساید که باز آید

بسی و اورا جذام باشد بدانکه علامت جذام الت در زبان آب سپاه
به و اما سیده باشد و چشمها را سخت آهسته باشد و آب از او روی و علاج
و الت در بیکر روغن کاج و درم و دو عدد سیراپک که در آن روغن
بجوشند چنانکه طعم سیراپ در سره الکاه فرو بگرد و روغن ضایع کنی و چهار روز
این روغن در بینی آب فرو بریزی و به نوبه دیگر آنکه ستور را آب سرد
بباید دانه که آنکه تمام به شود و آب پیش از آن باید دانه روغن در بینی
آن غروریز و به نوبه دیگر آنکه فرق نیست میان جذام و سلاق الالبستر
سپاهی و علامت سلاق آن باشد در زبان آب آهسته و سپاه باشد
علاج سلاق بستند حویز و حلبه و عمد کنند و یکد ز زخا نه مرغ را سفید رنگین
ورزده باب دکنه نافع بود و الله اعلم **باب پنجاه و پنجم** در بندیر کفانه شدن
سهم آب و انرا که گویند و شقاق نیز گویند علاج او الت در آب فقط
و فقط و زرایح انرا بیاکنند و بعد از آن داغ کنند و چون داغ دارو کفتم که
بباید داغ هم که باید بکنند و آب حمام باشد و البته و او را بر سر باید نشست
و راستن و بد استند هر چند همال رحمت بهتر شود چون بر نشینند و میر آید دیگر
سهم کفانه شود و چون در انرا مراد است بر نشینند و میر آید در آن حالت هم

بوی در مال پس آنکه روغن کجند باروغن از هر یک یکس بکلور آب
ریزد به شوق اما اگر با کباب را فرج بیرون آید بسبب رنج که بوی رسیده آ
مانسور گویند علاج او آنست که فرج وی بسبب کجند و بنیت بسوزند و بروغن
کاو به بنیاید تا بجا خوشش باز شود **باب پنجاه و دوم** در معالجه اماس حوض
دارد با قلا و عوینز دانه بیرون که با هم رات بساید و معسل در روغن
زیت کرم که بروی باله مانه شود و آنست اعلم **باب پنجاه و سوم** در معالجه آ
اورا قضیب بیرون آمده باشد بعضی گفته اند که آب را در آن رو آن
باید داشت بسیار فایده دهد و بعضی گفته اند که او را بقفا لجان است
هر چه با او را بالا دارند و قضیب او را بدست میمالند و آب سرد که بگذا
بدکنه آمیخته باشد بر قضیب او میزنند و مانع باشد و اگر آب دریا باشد
بهرتر علاج دیگر آنکه قضیب آب بسوزن بسیار نند و سرکه که سخت تر
باشد بر نند سودمند باشد علاج دیگر دو حبه مسک و دو حبه جندب
است و آنکه کاسیاب با هم می باید آمیخت و در سوپاخ قضیب است
می باید که و پیشتر از آنکه فاروان استعمال کنند باید که قضیب را بسوزند
در غفران بگرم فرج که بسوزند و مفید باشد و آنست اعلم **باب پنجاه و چهارم** در معالجه

که باشد اما علامت این علت چنان باشد هر از دست و پاها ناله
در سیم همی پدید چشم خوابانیده باشد و بکفتن تواند رفت و گمزش
در سجده و سر اما سیده و همه تن باریک بود و آب نتواند خوردن علاج او
تست و بگرد و بگدسته اسفناج و قدر سنگ مارسی خورد بگوید دور
بینی آب کند و دیگر از آب نهد و دیگر بگیرد سفیده خایه مرغ در چشم
و در از هر یک سردم و با همید که بیست روز در کلوی آب کند تا کوفه بر شفته
بیکر بگیرد و عقاقین و نوت از و زرد چوبه از هر یک سردم خورد بید و در
علاج آب ریزد تا بگذرد و نافع باشد و این هر دو معالجه کش زرد است و اگر
شش سپاه بود بگیرد قدر گرم سرد با سینه درم نوت در آب بید و با یکم کودگان
در کلوی آب فروریزد و نافع باشد ان شاء الله تعالی **باب پنجاه و یکم** در معالجه
ابری و شتر آورده باشد اما علامت ایسی که دشتی آورده باشد است که
دیگر او را گرفته باشد و اما سیده و حنظل و میخوه و سرش سرد بود
حیثما پیره و کرد بر که و اما سیده و بقیه باشد اگر آب مالان بود
علت ناسور بود اما در شتر از آن آه مانده گشته و در حایر مسکت و سرد
حقیقه باشد علاج او است هر روغن زیت با پس مرغ با پیتر و زفت روز

بشد این بر دم آب افند و اگر عالجش کنند غالب آن باشد که دم بکند
علاج اولت و زینج سنج و زرد قلیه و آقا قبا از هر یک سه دفعه و شش
دایکت آب در سیده از هر یک یک چهار دفعه هم را جدا جدا بگویند و بعد
در سکا با بسم کنند و باقیات نمند تا خشک شود پس بیکو حوزه کنند
در کوه پاره باب ترکند و در آروی سوخته را برادر کنند بسیار و بر روی
جراحی نمند از شام تا بیدارگاه و چند نوبت همچنین میکنند و اینست
که مهتر شفا و اگر حلق باشد که در کوه بر آن جانوران نهان دارد و بر آنجا پراکنند
و برک درخت بروی نمند و بگذارند و بگر مغز پسته و آینه چینی و کوفت و دیگر
پراکنند سوخته باشد علاج دیگر است مانند زینج زرد و زینج سنج از هر یک
ده درم و آینه هفت نوبت باب خوش بکشد شسته باشد و خشک
کند و کوفته چهل درم هر یک جدا بگویند و بر پزند و در سر که کنند چنانکه سر که
و انکت بر در آن در آید و چون سر که باز حوض دیگر باره در آن کند با سینه
نوبت در روز هم حنسی مانند و در سکه خشک کند و بگر بگر بکشد که آنگند و
مان موضع حوزه در آنست که باشد لیس که برگند و این دارو بروی می
پراکنند بکشد شفا است **باب پنجم** در معالجه اسهال و کولر کشش

بترتیب بیامرز و بر آنجا بالدر بر نه انش آنته نعا باید و وقتی در محله
بکنند قطعا گنداره آب دست و پا در آب نهند علاج دیگر آنست و آه
ششتر و سبک در رسم کند و بدلتخ دست و پا را آب بپزند رسیده
ایش می انداید علاج دیگر آنست در سر کین خاک خشک که با سبک لاید
و بدان موضع انداید علاج دیگر اسپر را در این رخت رسیده باشد بر بند
چینی بجز روش دهد اگر روع و رو بند خواهد آه باید و پنجه طلوع
و سه فرغ کج در گز افکند و در حن بماند و میگذارد و آنکه چهار دانگ رو بند
با یکم آرد جو در میان دوق کند و آب را نشنه که هاند و بجز روش دهد
در نفع باشد و اینهمه آب را سوهه آه از مالان و فخر و خضر اما اسپر کرده
بیشد بویر نباید آه و قوت و حرارت چند گز نباشد و طاقت
بیاورد و بیم باشد در مفلح که در چون آب خانه دار را دوق و رو بند لقمه
بایشد و اعلف تر و کائز و حنار باید آه و در نالستان آب را جو نوبت
جوع و رو بند بدهند در کاه نباشد و آنته اعلم **باب چهل و نهم** در علاج حوره
و علامت حوره آنست در پیش آب حوضه باشد و با کوا فکله و اگر نوبت
باید اسپر چوبی و آنته دار شده باشد و هر روز پهن و بیشتر شود و نیز

ارضای این حمزه بکند و موی و پوست آب خراب شود در کوه با
بروینند و مکنب بگذارند چون چند نوبت چنین کنند رحمت را
علاج دیگر است در اول صبح بیدار آید و نرم باشد بشکافد و بعد از آن سه
کار مهاله تا همان حمزه بیرون آید و پس از آن مکنب بیا کند تا اگر چه
مانده باشد مکنب آنرا جزوی و اگر همان باشد حمزه بزرگ که باشد جدا
آهنین بدکنه اندازد زرد و از زرد حلقه سه بندر حکم بر بندد و همان جدا
را بر سر حمزه نهند و سخت در چپد ماده روز بگذارند بعد از آن بکشند
و آن حمزه را بشکافد و بر پشت کار و مکنب بماند تا آنکه حمزه چرخ زرد را
در یک مانده همان حلقه را گرم کنند چنانکه نسوزاند و بگرداگرد کرم حمزه
نهند و آب را بگذارند و مکنب که در او الله اعلم **بی چیل و نهم** در مطا
سیرینه بدکنه سیرینه ماده در در خردگاه دست با آب افند مابند
مشاق و آبی زرد می آید و آب بواسطه آن بلکه علاج او است
و اول آنرا بنظرون و آب گرم بکنو بید و بستر و دیگر باره با آب
و خاکستر بشوید پس سه روز محوم دروغن ریت و زرد کرم بر او اندازند
هر روز سه بار پس آنرا بسیر که بشوید و آقا قبا در آب باله ماتت شسته

تند و آن معجون را از پند کرس و کوبان شسته ساخته باشند در میان حلقه نهند
برکت و خجست بر سر دار و نهند و بر کوه بازه بچند و در روز بگذارند و روز نهم باز
شاید اگر همان بهر همان مهره نرم شده باشد و الا دیگر بازه بمیان
ار و ترکیب کنند و باید هر پند کرس زبانه ار کوبان شسته کنند و بقاعده
که گفتیم بر آن نهند و هر روز بگذارند و بعد از آن بکشند اگر همان شده
باشد که انکشت بر آن نهند بیم باشد بزرگد انزالی شافند و سبک بمانند
تا با لایشر باشد تمام باید و پس از آنکه بالایش تمام شده باشد بازه
سفال تو ز خرد ب بند و چند روز بر آن جا بکاه مر نهند تا سبک شود
میر باید لب سلامت مانند علاج دیگر است بازه کانی سبکو
بگوید و بر عن کاد معجون کند و بر آن مهره مر نهند و چون باز کرد و همان موضع
سبب است بگو باید و بدین طریق مداومت مر نهند که امید است حراف
باشد و در زانی مدت در کسم موضع میالد این دعا بخواند بسم الله
اسکن العضة بسم الله اسکن بقدره الله تعالی اسکن کلال الله اسکن لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و یک خردل سرخ و بوده کرمانی از هر یک
و در دم مایه برک چند معجون کند و بر میان مهره طلا کنند و کند از

عقدہ کفتم چون استخوان کھدالت حراب را غلبه کنند و مراد
پرد و بابت بنویسند تا عصب و استخوان چنانچه شرط است بید آید بعد
نیشتر سرسپین بر کرد و میان عصب و استخوان را با لثام چنانچه عصب
از آرزو شد و چون لثام قدس کار در آفر آید که و استخوان نازده
گاه باید آورند و چون چنین کهر بپا زه ملک بر جای باید کند و بکند
بازده سخت میباید است تا اگر فضا نماند باشد ملک او را زایل کند
و الله اعلم **باب چهل و نهم** در علاج شش و اثر انقباض سنگ میگویند و
آن است چون مهنه میباید بر اعضا است و بیشتر است که بر
دست دستگاه بید می آید و آنرا علاج با انواع کهر اند علاج او است
در آنرا شب در روز بدست میمالند تا بروه و اگر نروه که ماندازه آن مهنه
از زیر چیز زیند و بر سر آن مهنه نهند و بکوبند و بپزند و بهر یک جو رو
باز مکت بند و میمالند و دیگران میبندند یا مهنه شش است و دیگر
علاج است که جو رو از پناز مکتس و بکوبند و از کوبان شش بهر یک
جدان بکوبند بعد از آن با هم بپزند و معجون کنند و در کوه پرا بقتل
کنند سطر بمقدار همان مهنه حلقه با زیند و پرا موزن همان مهنه

اب خراب نشو باید چنانچه دماغ خواب نهد به آب سرد و روش
باشد و دماغ ناصبیت ط باید نهاده و باید در تالش دماغ باستخوان نرسد
که نیز نمب باید سوخت و در بارانی از آن است و پست که بر سرد دماغ است
در هیچ حال دماغ بر آنجا نمباید نهاده و دماغ بعصب رسد و زبان بند
ر خواهند در زیاده بسوزانند و پست است آب بر تکره و طران بر جایگاه
بید اندوه تا چون دماغ بترند و طران بپوشد و پست بر تکره و چون دماغ
بهر شده باشد مکات آب بر آنجا مباد مالید تا مدت آب سخت کوه
تا پاره خورد و پیره حوت و دروغن ریت و مکات هم خندان با یکدیگر
بیاورد و جایگاه دماغ بر آن بندد تا هفت روز بعد از آن آب در قدر خاکستر
بآب کوه باشد و قدر دروغن ریت همان موضع را مباد شست و بعد
باز آنکه شسته باشد پاره دروغن مکات بر آنجا مالیدن مفید باشد
و قطعاً نمباید گذاشت حدیث باید بدان ایجا نگاه باز و اول روز است
دماغ کوه باشند بد آرا او را نرم بیدار آندن و پس از آن در آب سرد میباید
بداشت تا به شرف چه بر سر دماغ کوه باشند هیچ چیز سودمند تر از آب سرد
حدیث و آن موضع را می شود بند علاج او در وقتی در این رخت در آن کشد و آن

بشد برود و پاره قطران در مفرقه کند و یکدو ذراع پاره کنده خورده
بهم بچیشند تا آنکه کپنه شوه پس اگر پاره بر سر چوبه بندند و این دارو
چنانکه گرم باشد کینیتی که دست آب استوز اند عصب آن آب
اندوه و سه روز بین نوع باید که و چون این مداوا میکند باید که گذران
اب قطعاً دست را بدندان کجاریا بچیرنی باید و چنانکه بیم هلاک
باشد و چون سه روز بگذرد آنجا بروغن کنجد بکشد مالند و آب
بعد از آن در میان آب مس باید داشت و در میان و حدیث نیکو است
علاج دیگر آنکه چون این رخت در آب بید آمد آنچه در سر که باید
تا زمانی که هر دو یکسان شوند و بر عیب گاه اند ایند روز بروز تا افز
و بید آمده باشد کم شوه و یکسر قدری دینه بر کلیم پاره نهند و در
دو روز تا آن نفع و اما س بر سر نند گاه البته باشد پراکنده شوه و
است آن ترکوه و اگر بین و اقطه دست آب اما س کرد مس باید آب
در آب سرد مبدارند و بید آرا میر آند تا آن اما س نایل که دو علاج دیگر
است در آب را چون رخت بید که بر همان موضع واقع فرزند و نیکو
جذب که عصب نزدیک باشد خطرناک است مگر آنکه واقع عصب

بیخ گفته اند علاج در اول که آن بیدارید میساید مکت کوفته و بخت
باید و میساید که آب پاره پاره بر سر آن ریختن و کوفتن و ساندن بعد
آن جو پاره کر باس قوی را به جان مکت مکت میساید اندوه بر پی
ت و پارس آب به بندند و هر روز سه نوبت با آب ترمی کنند تا سه روز
بزند اعتمادت هر کنگو شود و آن با دامه زاید که در دیگر رنده جرم و رنده
دیم و سریش را با هم میساید سرشتم و بر پی آب باید اندوهن و بر کوه
پاره میساید بچیدن تا یک روز بگذرد و چون خوابی از دست آب
بکشند مکت باید آب را در آب بد آری و آب بسیار بد آری رزی
رسانی تا چنانکه شرط است ترش و بعد از آن رکه پاره باز کند چه اگر بخیل
باز کنند موی کند شوفا بلکه پوست نیز را کشند و بیم باشد که پاره بسیار
علاج دیگر هم در اول میساید که است حرکتی بیرون خود که هست
که آن را رکت و حشر مختار است میساید نهن و میساید که آن رکت
ببزند ما حسب ساط هر چه نام تر باشد و نوعی کند و بیشتر از رکت بگذرد
و عصب رسد بسبب آن دست آب صانع شوفا و چون رکت بنزند
آب را بد آری ساکن ساکن باید رانند تا خوب و ماکه در آنجا جمع شده

با کین و آب و مایه دهد تا چون شراب شیرین و بطردن در کلویستر
رکبت و اگر دست دهد گاه او را مبدهند و شراب و کین در کلوی
ریزند و کشش بدست ممالند و بهتر شود و آتیه اعلم **باب چهل و پنجم**
حصه در حصه در هر روز که در بر و سینه آب بهم رسد و علامتش لزیم
و چون سوز از اخر باز کشاید نو آن وقت دوت و با هم بر آورد
و بسم بر مریزند و چون زمانی بر آتند آت کنند و ننگد و این اثر
بیشش رسیده بود علامتش آت در گوش حوت ملک خورد
بر آتش تهنند تا جوش بر آورد و بعد از آن همان چربی بر سر و سینه
مالد و پس از آن اسب در آبی بزرگ باید انداخت هر شنا کند
و بهتر کرد و او را اگر رک بر نند نافع باشد و آتیه اعلم **باب چهل و ششم**
مخوف با امه و علاج آن حال آنکه سخت با راه از آن پیدا شود
را بیش از آنکه طاقت باشد بر کجاست و خدمت مفرا میند و از آت
رغمتی بر سر و سینه ببرد بزرگ همان نام بر عصب خار پس دست
باشد فرو میریزد و در سر بندگام جمع میشود و چون او را در آت علاج
و چون مدتی که در بزرگ است که ماند استخوان و از آن انواع استخوان

رود آن باشد و شکم آب ناس کند و آب در آن که آمده باشد چون
با آب سبز انکت با آب سوز و هر چهار دست و پا بر نیز آب سبز
سبکوش و لب نیز همین سبک آب سبز کرد علاج او آلت در اول
باید پوشید و در اوقات لب متعجب نام کند بعد از آن آب
پس حونی سبک نماید و او را علف دهد از بزرگ تر و بزرگ تر
په ترا که باشد دهند و اگر علف نریزند کوزه یکشنبه روز در آب
باید کرد و بدهند و از زهر نجات بعد سه انکت سوزا خبر باید که در فتنه
خامند آن جمع شده باشد بیرون آید و آن خشم را بعد از آن آب
بر آن مانده باشد مرجم تنه نایک شود پس از آن او را رخ می باید
نموده بر آنته اگر چیزی مانده باشد بچند روز چون آب را آب میزند
باید که در سر باشد تا آب بسیار کوزه تا زمانی مرغت بکند زایل گردد
ان آلتی تا **باب چهل و چهارم** در معالجه اجنه خشک علامت شش آلت
در دست آب گرم بود و اندام و کشش گرم باشد و سر کهن بی شمار افکند
علاج آلت در آب بار و حق ریت و اکینین و بطرون بسیار و سبب
دهند و علف سبز می باید داد و اگر علف سبز باشد علف خشک را نیز باید

فایده دهد ان شاء الله تعالی **باب چهل و نهم** در معالجه آواز البقره این رسم است
 که مابین رسد و آب را کلوایس کند و مخاطره است و علامت او آنست که سینه
 او سیاه و کفنه باشد و چون آب را این علت پیدا آید جرود در آب
 چندان سماق بآید که بگویم بسیار کوفت و کوزه آب دهند و پس جرود
 کنند و انار دانه ریشش بهم میسباید آمیخت و بکنده میسباید که هر کس
 پنجاه درم بوزن و آن کفنه در کلوایس میسباید انداخته و نافع باشد
 و اگر این علت در آتشی دست دهد که این دارو نباشد بهترین دارو
 آنست که آب همچنین که از راه برسد و خسته باشد او را آب دهند تا
 که در غالب آنست که این رخت خلاص یابد و بعد از آن معالجه حرکت
 باشد او را بر روی سر کهن خشک باز میسباید داشت و اگر سر کهن خراب
 بهتر و پس از آن که او را آب دکاه دکاه باشند تا بدو روز او را آب دهند
 و هر روز مقدار جویم آه جو باید مکهن و چینی و بکنه و پس از جویم چون
 خواهر او را آب در مدری انار دانه و جویم میسباید آمیخت و با
 باید کوفت و در آب کنند تا غلیظ شود و کوزه با این رخت خلاص
 شود ان شاء الله تعالی **باب چهل و سیتم** در معالجه آب زرد و استسقا علی

حایکله کرمی مالند نافع بود دید شتیج گوگرد سپندان و کنگ با هم
 بسیار آمیخته کند و بر آنجا مالند نفع دهد و بیک پاژه زراوند باید با پاژه زراوند
 است و زاج بچوشتند تا سه ماه که بعد از آن بر پشت و دم مالده به شش جون
باب چهل و نهم در مداوا ریششش علامت او آنت که وقتها پدید
 می آید و بر روی ریششش خوش بود علاج او آب بقله الحف آ
 که از الحرفه می آید و قدر روغن گل سه رقیه می باید آمیخت و پنج روز یا
 هفت روز هر روز بکنوب در کلور آب میریزند و بعد از آن کثیرا در شراب
 و شیر در هم آمیخته در کلور آب میریزند و اگر بیشتر باشد یکبار او آب جو باید که
 دیگر سه رقیه فقط و چهار رقیه سنگه می باید که قتل و بختن در شراب
 یا آب جو نیز که در کلور آب میریزند نافع باشد و البته **باب چهل و نهم**
 در مداوا ریشی او را آب و گاه و گاه باشد چون حخته باشد علامت
 او آنت و چنگک یا از آخر با بکشند هر چهار دست و پا راوست باشد
 و به هم بر آید اما کثر از رخت هم باشد و چون پاژه راه برده به شش و چون
 بکوه است شش بر دینه سکیار بر که در علاج او آنت هر دینه او بر دین
 کاه مالده و کنگ کیناید و او را در آب روان بار داشتن که در بطرف مالند

از آن سر که گفته در آن گند و برایش مهند نافع باشد و الله اعلم **باب**
در معالجه ستریدگاههای آب و برایش صابون کرم و دو سیکا و ستراب
بر سر آتش مهند تا خوشه شود و استخوان بزتون در آب کهن و معجون
و بریندگاهها مالیدن سود دهد و اگر نیز برایش مهند نافع باشد و چون دان
کبرک بند و بریندگاهها مالند با برایش مهند مین فعل کند و الله اعلم
باب سزدهم در معالجه کری این علت بر استخوان از حرارت و خون مریخ
بر فراخ غلب شدن می شود دفع می کند و بنظر پوست می اندازد و علاج او
است آب راخت از کف کربش بند و از هر جودت نیز مین
و اگر نیز باشد علاج او را مین باید که بعد از آن که گردید آمده باشد بقیه وقت
باید مالید تا ریش کهد و خون کهد پس از آن بدبایس پایه بر کرد
موضع را سخت مالید بعد از آن فرتر و روغن زیت و قنار و حکار و بطرون
همه را با هم رالت می باید امیخت که بگویند و در آب کهنین و حل کنند
و در کلور آب ریزند و بهتر شود و اگر کزوه بیک طرف و اگر فرین و باشد
زین در ظل یا بیشتر کج وقت است و روغن بوزنجبیل و شنبلیله
گرفته و کف با هم می باید امیخت که بگویند و کدازند تا سرد شود

یا استخوان و در جراحت مانده باشد بستانند قدری بسین و بر قدری الیگام مهند
براحت می مهند تا آن بچکان یا استخوان برین می آید و اگر آب کانه نباشد
شور همین فکند و البته اعلم **باب سیزدهم** در معالجه زیشها خشک و این
بسیه وقت باید که ماه نام را بچخته باشد بگرد و قرخک سه وقتیه و موم چار
مال و خوره کند و مثقال سرکه کهن دو وقتیه و در دیکت سفالین باید
تن و بعد از آن مرهم از آن سخت و برایش نهالان سودمند خواهد بود
و دیگر مرهم زیشهای زشت را سودمند بود زشت مانده سوه در کنبین
مند و با بش نرم بچخته که اند و بعد از آن قیده بکار برد و البته اعلم **باب سیزدهم**
در معالجه کرم که در ریش اسب افالته اول همان ریش که کرم در او افتاده
باشد با آب گندما میگو میساید شست بعد از آن ساوچ آب ترسیده
و قطعه را نوعی از راج است هر دو نیم رات باید و در جراحت
افکند که کرمها بر طرف سوه بعد از آن بویت اناجک که کیشانه روز
در شراب سبزه مهند تا نرم شود و بسکوباید و اندک از روغن زیت کند
و بر سر آتش مهند و بچشاند و بالا بد و دیگر با پاره بر سر آتش مهند و با پاره
شب پانی و کندر کوفته و سوه در آن ریزد و هم پزند تا بقوام عمل باز آید پس

بگذارند و در محل سازند و بر آن موضع نهند و بگذارند بهتر شود و اگر ریش عمیق
بود چنانکه زناوده و نقصان نباشد بگیرد هلیله زرد و پوست انار شیرین و زرد
سفید و حوضه بگوید بر آن ریش تهنه به شوق و اگر ریش از این
پاک نشود اسم این دار دیگر در محزون کند بر روغن بزرگ کوفته و در آن
سوراج نهند که زلف به شوق است و آله نقاب **باب سوم** در پیرایه ریش
او از جراحت سیاه بید آمده باشد بهترین مداوا این جراحت است
که در تابستان در وقت هر وقت باشد با آب سردی شویند هر روز صبح
بارها صبح مداوا بهترین نیست اما جراحت بکنک خاصه را مداوا آله
صفحه بگرد و سنگش بسکافند در کج جراحت بازینند و بهتر شود و دیگر
جراحت از خایه افاله باشد و لپت و پهلوی ریش شده بستند قدر
سنگ آهن را بر آن را مقطیس میخوانند و با آب بید و بروی طلا
چند باره بهتر شود ان آله نقاب **باب سوم** در معالجه خمر از تیغ و پیر رسید
باشد گرم خشک از زین مباحه بگیرند و خشک کنند و لیسانه
و بر آن جراحت پر کنند و صند باشد علاج دیگر زرافه حوضه
می باید کوفتن و در آن کبیر حل کهنه و بر کجا تهر آن فایده دهد و اگر

ببرد چنانکه هیچ نماند و چون بشوئد پاک شده باشد و الله اعلم
سر و سیم در تیرا بر از بر نشستن پشتش ریش نده باشد علاجش
ت در سفر باشد و چون سوز را رین خواهد کرد برهنه باید که بفرزند
ت او در خون کوفه شوق حضرت باور سعلت ظاهر کرده و چنانکه لابد
ت در ذراع کهن بر مپلوه دست و پا و ذراع آب را عیب عظیم است
خون راغ کنه بدیشتر آن بود که نشا کشتی برود پس تا بتواند بارو
علاج کند بدیشتر نمچین آب را عیوب که مانند علاج ریش را چو
گوشت هم شوق بگرد برک است را و خورده بد و ریش بیکنند
میکشمانه روز پس گوشت هم را بر کرد و ریش را هم بکنم و پاکند و
بروغن کا و کوفه ناگوشت هم را تمام بگرد و دیگر رکاند ایشان خرد
نکوبد و باروغن کا و تازه برهنه ناگوشت پر کرد چنانکه هیچ نماند دیگر
اگر بدین سبب نشوق کتیم بزرگ و مغز بلبنه دانه بر روی موند تا سبک
شوق دیگر خوب بدیشتر است جوز هر دورا بسوزاند و خاکسترش
باید و کت طلا کند و بدان موضع بنده به شوق باید نیم روز پیش
کنند و الله استخوان نیز جوزها و دیگر بگرد عسلت را حبه و پاره موم و با

باشد و اگر غلظت دارد دیگر آب را پشت بیاماسد و بر آید بیکر د پاره حکند
کونه و باقی کرم کند و بر پشت او بندد و بهتر شود اما سخت نباید
دسه استانه روز نباید کشد و با کرم باید شست و معقد باشد و اگر
نباشد پوستهای کرمه هم کار کند و بیکر در آب را بچشاند و جو
حایه مرغ در وی کند و بزند و بر اما مس نهند و بیکر شود و بیکر اگر
امروزوی خشک شده باشد سر کهن بدو آید و معقد باشد و اگر همه
باشد گاه فیه پشت آب بر آید پنج شش نیشتر بر آن با بندن تا
بر آید و هر خون که در موضع که آمده بود پاک برود و گاه ریش بر نهد و بر
و به شود و اگر در سفر باشد بهتر است و بر نشاند و بر آید و اگر در سینه
باشد و بکبار او از آری رسیده باشد فقط سفید طلا باید کفر دادند که
مکث در آب که اختن و بر آن تهان چند باید و بیکر شود و اگر ریش
یا پالان بیکر د پاره کینر جا بکنه هنوز کرم باشد و خاکستر بکینر کرم بر کوه بر
موضع نهند اما مس باشد و یکشنبه روز بکنده در زیر دین و پالان
ریش و دینل از این شده باشد و کرمه شده آن را با آب بکینر بکیند
لبس کند گرفته بر آن باید بستن و گذاشتن تا بر او خشک شود با اصل آ

نارزش برود و بیک شو و دیگر اگر حاشا از سپوسه در پیش بود زاج
شینه هر دو بید و روغن زیت لیسر شد و بر باب دوم آب باله کای
بیش دهد به شو و دیگر اگر سوز دم دلش بیکنند بگرد پیه حوت با پیه
مفت را با پیه حرس و دلش و دم آب را لیسر که در ایشان لیسوید پیه که
ضیمت باله به شو و دیگر اگر سوز زرد کشته و لاغر شده باشد بگرد پیه
در خانه کچنه و نیم فرغ روغن شیره کجک تازه و کهنه شراب کهنه و با هم
بیاغیزد و کبوتر آب فورینده هم علتها برود و مور بر آرد و فریه بکود و اگر
سوز دم رگینه رگی است بر نردم بیاید کشا و دواغ باید که در آن آتیه
تا بهتر شو **باب سوم** در معالجه اماس پشت آب اما امیر در پشت
وی اماس بود استمالتم چنین گفته اند که اگر در سفر باشی و خواهی
هر آب را پشت بر نیاید و کوفته نشود میره فرسخ بر آن فوفه باید آمدن
و سنگ راست کهن درین را حنجانیدن و باز سنگ را سخت کهنه
در پشتن تا کوفته نگردد و چون بمنزل فوفه آن آب کیمز کند اگر تنها
بود درین بر کرد و مر آغنه دهد و درین باز جای نهند و اگر مستان بود ترق
خسک کنند درین را باز بکند و پوسیده دار تا رعلتها پاک شو و این

علف کمتر شود بهتر شود و اگر زینج ارضی بر سپوس افکنند یا بر حونه و بد را تا کوزه
رفه به شود و اگر زینج سپیده سسک و حنا بر سپوس افکنند تا کوزه صند
بروه و دیگر رو باهی بکشند در پنجهان با مورد آلت شکم در دریا افکنند
باب به پزند با آرنجسم حد آشف و چون آب تشنه شود بدهد تا کوزه و اگر
آب کوزه فرو ریزد تا خاتم بروه و به شود اصل خاتم بر آن موضع در چشمه بود
آن سفیده بوی بیرون بناید که در آغ بناید که تا خشک شود و الله اعلم

باب سیرام در معالجه ابرو او را بد نما خارش بید آمده و عظیم در رنج باشد

بگیرد همد می و با تش لبوز اند و انگاه از آتش بیرون کند و چون
باید و در ظرف آب افکند و سوز را تشنه کند و بدهد تا کوزه ص
اوبه شود اگر چه کهنه باشد علاج بگیرد نیم فن روغن کجند و پنچ درم کوه کا
دهم چندان نکند گرم کند و در سوز مالند بهتر شود و این معالجه او
بترشاید دیگر اگر آب باب صابون بشویند بکند شود ان شاء الله

باب سیر و یکیم در معالجه خارش بال و دم لب تازه پاره روغن تازه و سینه آرد

گرفته و با هم با میزند و در آن مالند خارش باک و دم برود و دیگر بکند
لحش ز آغ و روغن حل کند تا چون لفظ شوها آنگاه برش و مالند و دم سوز

در علاج او آنت بریکرد کینر تیره و شراب کهنه بر آبرو ماهم بیامیزد
یلور ریزد مادرت شو و اگر سنگ نشو و اماس کرد یکد هفت سنگ
و در گوش آب فرزند تا آب سر عم افشاند ه سنگ افکند حرکت
سد بگو شو و یکد بکیرد با دانه در پینه وی کند تا خون بیرون آید و ارغلت
سکودن طرکود **باب بیت نهم** در معالجه حشام تا علامت آن بود چشمها
زین آب برید آید و حواش آن چشمه اماس کرد و زرد آب و پلید از آن
ید علاج او آنت بریکرد در عن تکاو کهنه و با بک بیامیزد و بگذارد و بر کنز
سالمه تا آنجا چشمه ختام و چشمها را با یکد بکند و آب را یکد هفته
وقت دهد و سنگ شو و یکد بکیرد کتسم خنظل و پوست پیخ کرد و پوست
و آب آن را بدان اماس چشمه بمرنند و این معالجه تا کفاه باید که که کهنوز
حشام کهنه باشد و چون چشمه که بکیرد زنگار مصر و نوش در از هر یک
ده درم بید و کچشمه ختام همد بر پینه تا یک شو و یکدی و آغ کند
علاج و یکد اگر چشمه ختام را پر از زرنج از منر و صبر و صمغ و حنا و سپید
سنگ بکوبد و به بریزد از هر یک او درم و با پوست بد تا کوفد
که شو و یکد اگر آن را که ختام برود باشد بکشد تا خون در برود و قوت

و آغ کند و بیک بیاکند و بیک مالند و مویز تر و دیک بیکر و آنکه بیک درم
 باشد آب کهنه بستانند و در پستی او چکانند بعد از آن او را کت بزنند
 و مفید باشد و الله اعلم **باب بیست و نهم** در معالجه ماسور اما علامت آن که او را
 باشد آلت در زین خایه وی ریش بر بند آید و آب از تنش لاغر شود علاج آن
 آلت هر یک در ده مورد می بر آن ماسور بندد دست پنج نشش روز
 جوز بویاد عطر دود کند بویاسیر نمه بپزند و علامت افلاق او آلت
 شود و بیک بیکر در روغن گل در روغن زیت با هم با میزد و بکین بکلوی سوره
 ریزد بعد از آن نیم مخ شکر لباند و در یکم شکر تازه کند و قدر روغن تازه
 با جرمابین شکر با کد و مقدار روغن بکلوی سوره در زرد هم برده شود
 و دیگر اگر ذکر فر داشته باشد و این رشت بر تن چیز است نش چندان
 سوره داشتن اگر چه دونه و رنده باشد علاج او آلت هر که را در
 چند بار لبیکر که او کت لبشید و بروغن کاز بلیزاید تا بجای همه باز رود
 و الله اعلم **باب بیست و دهم** در معالجه دمنه اما علامت دمنه مانند ماسور
 بود و آب ماس گرفته باشد و از غلف بار آید و در کروی اما
 و اگر مابان باشد و جوی نقیده باشد و روی چشم در بر تره و دونه

سینه باریک و قدری کثیر بوده درم با میان در پنجم آب کجوشند
سینه باریک و این اجزا درست در میان نخی و سبک بالی پس آنکه بیالاید
و آب فروریزد بهتر شود ان شاء الله تعالی **باب بیستم** در معالجه خشک
علامت خشک آنست که سوراخ بیک تن بود و ارفغف بارالیه
نیمه و سینی آب اما سده باشد و عوشتن را سخت فرار گرفته علاج
آنست که یک روز علف از روزی که در روغن کادو روغن مازو از هر یک قدر
بلوروی ریزد و از روز آب نهد تا ناز و بیک پس اسپت خشک باین روش
بهی و حوی بنر بسوزی و خود کنی و بشرد و آب دهی تا بهتر شود دیگر
بگرد آرد جو بکس و نیم و پیه تازه هم خم و سردم شکر و روغن پشترک
هم را در اسم با همیزد و لبه روز مایب دهد تا کوزه درست شود و آنست
اعلم **باب بیست و نهم** در معالجه آواز النار علامت این رحمت آنست که همه
اعضای آب عرق کند و سرفروا کند باشد و چشم او احوال خود کرده
چنانکه سباهی کپرت پیدا باشد و بسیار آمد و خیزد و اگر استخوان خرد بیک
ریزه در گوش روی آنگند و از آب عوشتن بارالیه علاج او آنست
که او را بوی آنکشت زهر گوش جانیه رک بزنند و بعد از آن پاره بکشد و پاره آن

و اگر کوزه فروریزد یا آب آغشته کند و به مده بهتر شود و اگر تابان
روغن بکن باید و آه ماز کوزه و پس از روغن آب دلون و اسپ
و کپاه نرودنی در پیش وی نهالان هر عوزد تا بهتر شود و این علت
تاستان حکم بود و الله اعلم **باب بیست چهارم** در تدبیر آبی که اورا آب که
باشد علامت بت گرفتن آب است و صرفه کند و انداخته را
ست بود و خوشتر در کشیده و دست و با هر مضرب همیشه و عدا
کتر همی عوزد و لشوار و سوار زند و چشم فرو خواند و بین زمانی
شده و زمانی گرم علاج او است و سوز را کیش آب نهد و خود
بکش بد انگاه پنجه آب و جوخ مویند اندکی شامره و پنج حیان باد رنگ
و قدر کش نیز تر و با کشت اینهمه را در آب بچوشاند تا بدویت درم آ
و صفا کند و کلبور سوز فروریزد در دست و فریم شود و دیگر نیم شتر آ
کونته و نیم من نمک و ششتر به کلبور آب فروریزد و در چهار دست
عل بر آه و پاک کند و روغن نطق و نمک بهد یکدست و با بر آ
کند و جوارز باز کرد سه چهار روز و جو هفت است بسته بهد هفت
شده و دیگر یکدست جوارز کرد و جوین نیم من و شامره با پتھر در

به نینازها و دیگر بکیرد سپندان سرخ نیم من و بالجنس سوس بدهدتا
تمام به نینازد و دیگر بکیرد یکین خرما و با یک من و نیم آب بوشاندتا
من آب و دیگر درم صبر و شفت درم روغن کنجد بروی اکلند و در
سوسوزیند تا از کرم علیها پاک شود و دیگر بکیرد یکین گندم بلغوز
شراب کهن و کویشت نذیکشمانه روز پس بکلوی آب فرو کند سود
و دیگر بکیرد روغن یکین و سنار کوفته و بخت پناه درم و با هم
بیزد و بکلور سوزیند بهتر شود ان شاء الله **تأیید بلیت سوس** هر صلیب
بر او را علت جمول باشد علامت علت جمول است از حال خود
شده باشد و توندانی در سبب علت حدیث است ان پیشتر گفته اند
او را در شکم بهر موضع گرم بود علتها دیگر در آن سپندد و دیگر بکیرد درم
سندم و سه من شراب کهن و کویشت نذیکشمانه روز پس لبه روز در
بکلور آب و زکند تا بخورد و دیگر سپندان خود را بد و با روغن بکلور آب
فروزیند یکشمانه روز آب و علف بهر آب ندهد تا نیک کر نشد و
شده نشد انکه بگرفته است برهد تا کوزف بکنز روغن شیر کجبت گرم
چنانکه گفت بر آورده پس فرو کرد ما شد و کجای آب بهرهد تا کوزف

ارنبینی و در نیم آید و از خوشم او آب آید و از غلف باز بندوست
علاج او است که در آن وی بکشاید و به بلیند و زبانه وی چولت کرد
باشد و کبابش کشته آنجا نگاه و آغ باید که کهنه در زیر زبان بنیشتند
باید که تا سه در ساعت کهنه بکنند و خوش کوه و این علاج خوش
دیگر بیکر و پنجاه درم حبه اکحضر آید و بکنند و روغن بکلور آب بریزد تا به
شود و دیگر بکسیر و یک لحظت فایند تا برینزه در کلور آب بریزد و در
بالا کرد مادر است شفا و چون که خاک خورده و در آب و نیم من
در آن بریزد و بکلور آب بریزد و آنجا بر نشند و تند بر آند تا هر علت
در شکم وارد بر آند و بکشد شود و اگر از همه دارو با عاجز شود ازل با کس
ابن اسون را برو خواند تا حق سبحانه و تعالی شفا دهد و افسون این
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بابت و لا یأمن الا بالله انشاء
الشافع لاش فی الاانت **باب بیست و نهم** در تدبیر امر که کرم
باشد علامت و آنت موها را در موها بسته باشد و زار بر کشیده و
بر درخت کشیده اما غلف بکشد خورده و کفل در دیوار هم مالده غلف
است و بکنند حله شسته با جو بیامیزد و لبه روز بدهد تا کوفت کرد

در آینه ادبیون آورده و با قدر آلف بان و الکتب این معجون کند و مقرر
پدان در در افکند و اگر پیسه چکه چون در کلور سوز کند خوب نوبه در دست
ساید و یکبارزه سپندان و در حینه نرک و سرکه برش معجون کند و
سر روغن زیت در کلور آب بریزد بهتر نوبه و مفید باشد ان شاء الله
بیستیم در معالجه اسهال که در ارباب باقی طبع بود اما علامت این با چنان
شد شکم و بر آمده باشد و سرش ماسیده و هفت اندامش
ان که بسیار حسند و خیزد و سر کین و کین بد شواری افکند و در مهای بزرگت
بریزد علاج بگرد بکنه بول آه و نیم مخ آب کاسه و طختی ترب و قدری آب
سار مار زیت هم کوی شانند و با ابا و ورس و انکه از هر یک یک گرم دروی
افکند و بد مده پس ساعتی آب بر آند و بعد از آن آن خورگ که در میان و
آن می باشد بشاید و پس از آن آب و نکت بدان آب حفته کند
و دست با شش بر روغن چرب کند و باله در روغن نرم نرم در برش باله چکنه
بشانه روی رسد بهتر نوبه و یک یک در تخم بیخ انگشت و از بزرگت و خندکنه
خواتمی و جو مخ خرابانیه فراب کوی شانند و سیالاید و کلور سوز بریزد و بهتر
بیست و یکم در معالجه اسهال اوزاد در شکم بود و علامت او اینست

طل غسل بیایزد در کلور آب ریزند و تخم بلبون باید سوهن بقدر در
در بینی آب باید دمیدن بهتر شود **نوع هفتم** از قریح الت که
بول بیکنند و اما شکم بید آید می حسند چون ادر اچیر آند و هر وقت
که خواهد حسند در هر گاه و بن کوشش عرق کند و علاج او الت که
پنج نیاز حاتم را پست اول باز کند و پاره پاره گهاتند و در مقعد آب
می باید و هر آب را بدست نگاه دارند تا نادی و باشد بیرون آید و حین
لوقت چنین کنند و شفا یابد **باب نوزدهم** در معالجه کبره او را با حمره
علاقتش الت که چون قریح باشد و کشش بر آید و اما شکم کرد و
و کبره بیارند اندام و خوشین بر زمین میزند و انزاعات کرد و سوز
خوف میگرد و می پدید علاج بگرد و پنجه آب و کبره نیم شراب کونه و نیم
کو مقعد و بگردم انگه و کبره کند مگر را با هم با میزند و کوی شاند و صاف کند
و آب را بدست حفته کند نگاه نیم من آب کشینتر در کلور آب سرد
و علف ندهد تا بهتر شود و دیگر بگرد زنده گاو و دو دانگ در کلور آب
ریزد و بهتر شود و دیگر گوگه باوره برک سهرایش با لایه یک علف
بیشتر بارند پس نظر آنگه و نکات برورند تا نکات نهند نیک شود و دیگر

ساکن که دو اگر خارش نباشد مقصد آنست هر چیزی که تریز داشته باشد
بجا بکشند و آب از آن در حرکت آید فایده باز دهد **نوع بیستم** از قولنج
ت باشد در آب چون علف حوضه پاره گاه پاره که از کپه در روه
اند و بوی مطران آب را خفت شکم باشد علاج او آنست در آب کرم
ساخته کنند تا اگر چیزی در روه باشد بگذرد و در ساکن شود **نوع هجدهم**
از قولنج آنست که آب خاک آخور یا دیوار حوضه باشد و شکمش برده آید
بلخ او آنست که پاره شیر بگذرد و نیم گرم باید که در در کلور آب بریزد
در ساکن شود **نوع نهم** از قولنج آنست در آب بوی مطران که سر نازده
باشد شکمش برده آید علاج او آنست در خانه تاریک در روز نشسته
باشد به بند و در آن خانه آتش بسیار باید که و آب را بکافور باید
پوشند و او را علف اسپت باید که و حور رشته باید که در بند
دسته روز هر روز چند و در حل عمل گرم باید کرد چنانکه در این آب لسنوف
و در کلور آب باید ریخت در بهتر شود **نوع بیستم** از قولنج آنست
در آب کبوتران برنج رسد علاج آنست که کیزان آن آب را بر وزن
نیم گرم به بند آید و آب را در خانه گرم به بندند و یک طر شربت گفته با یک

شفا و الله اعلم **باب هجدهم** در معالجه اسیر قویخ داشته باشد و آن
 نفع باشد **اول** آنکه اسیر که سر کهن نتواند انداخت و زمانه خیزد و زمانه
 حسد علاج او است و نوار پهن در کوهن او افکند و یکا این سوی
 دیگری از آن دور نگاه دارند و اندک می کشند و یکا از قفا بابتد و نماز
 زند تا اگر حفته باشد بر خیزد و بعد از آن نوار را سخت میکشد تا نفس
 آب گرفته شود و بعد از آن را می کشد تا آب نفس بنزد دیگر باز
 سخت باید کشیدن و تا زمانه بپشتند بید زدن تا آن زمان جریخ رسد و
 کند بعد از آن نوار از کفش باز کنند و یکا بر نشیند او را میزند تا یکا
 بپایند **نوع دوم** از قویخ نیکتر آب را پرده در سپهر خود گذارند
 و این او را در چند آب بقطره میزدند از آنجا آمد وقت است هر چه
 آب مراغه میزند آن چه در گنجه سپهر روه افند و روه آن بدو آید عیال
 او است و استخوان سر خالیست در بترازا دل دل می خوانند با و ندان
 بردارند و آن دندانها بر ستر گاه آب در زیر ناف و شکم می مالند و اگر
 بواسطه تیز زدن در زمان حفته می اندازد و حفته را در حرکت مراد
 و در هر چه باشد بواسطه این حرکت آن چه با ز غایب روه
 در ریه

برای کثیر و روغن کچند و دگر و مقدار شفت درم سه عرض بگذار و
درستور فرو کتر همه علتها برود و نافع باشد آتش آتش تعلق **بایهضم**
حاصلی ابرو از رانند تا بتان مخالف افکاره باشد ابرو که او را مخالف
ناده باشد آتش در سرد کون بچیده دآه و استخوانش بر تن بگرزد
پشم او تا یکپشت بود و کوشش و کوشش افکنده دآه و اندامهاش
سرد بود و سر از هر دو سوسر مسکیر داند علاج آتش هر یک در شطرنج و بند
را طهار الطیب و چاد شیر و کندرز از هر دو درم و فاقده چهار درم و زرد
چوبه و عفسران از هر یک سه درم و همه را خرد بابد و در پنج آب جوشان تا
بماند و نیم آید و سه روز بکلور آب فرو کند تا بهتر شود و دیگر اگر در خستمان
افتد و در کوششهای آب و انغ کوشش نیکو بود و چشمه سیر شود و کوشش بفرآه
علاج باید که هر پنج روز جو از زرد بانه کرد و گاه و اسپت باید دآه مادرش
شده و اگر بدین علاج به نشواید بیکر خاکستر سفید و در کوه حکم به بند و جو سفید
دور افکنند و آب را آب بنهد و بکداه تا قوت خاکستر در آب رسد
و بنهد تا جو به بهتر شود و دیگر زرد چوبه خورده بگوید و با پنج عدد خایه مرغ و یک
درم روغن زیتون یا با سم یا بجز زرد و بر سم زرد و بکلور آب فرو نبرد **سنگ**

و دولت درم نمایند و سبت و پنج درم سپندان سنج و یک کف تخم ک
و با ده خم آب بگوشتان تا چهار خم باز آید بعد از آن بیالار و کنداریات
پس سه روز با شراب بده تا کونف و بگوشتها و دیگر بکیر دروغن
و با مسکه تازه با هم بیاغیزند و قدر مسکه تازه بگوشتها را آب
و افرازش فرو کن و آتش نیز برافروز از هپتیم که تا خود
رسد دست کهد و حاشش های و دم را سوز دهد و دیگر اگر سینه
با کیر و جگرش بیاغیزد بکیر و یکم روغن بکند و در دم صبر دهد
جاوشیر و با هم بیاغیزند و بسوز دهد تا کونف و بک کهد و اگر اسه
ست اندام باشد با کونف یا خمیر رسیده باشد با بر سینه با ک گرفته
نقطه را با بک بیاغیزد و بند و بد کن موضع طلا نماید و در میان اسه
داشتن و دیگر اگر با بر بدان بگذرد و دم کج کند و حوز و سر نیز بکیر
قدر روغن بیاغیزد و نقطه دهند در حش را بد کن با لایه و کت
بیاغیزد و کند بک شوها و دیگر اگر پیه خرس در دست نه جان
سینی وی مالک علت ببرد دیگر اگر روغن نقطه دهند در روغن ک
در روغن بیاغیزد سر تا با آب با و در سینه آب با نقطه و در

که در وی کند و سه روز پنجمین بدهند تا کوزه هیکل شود و دیگر
 به خوب کردگان خود کند چنانچه دو دیکلو و دمان و سینی او برسد
 روغن کاه و در سینی وی بریزد در هیکل شود و الله اعلم **باب دوم در معالجه**
 بصر او را که گرفته باشد اما بدانکه علامت گرفتگی که از پیشتر خونین
 در زمین می ریزد و در سوره کند و کمزوری گرفته بود و پوست بر او خشک گشته
 و سینی فرج باز که در سخت مردم علاج او است هم او را در آن عشت
 رخپارک خون بکشد و بن دندانها و زبانش به نیشتر بیازد و نم
 تن و سرش منبسط بید آید و آنکه نیم فرج آب و آه بان بکوبد آب
 فرو کند در دست شفا و آب را یک شبانه روز غلف مبد هد پس روز
 دوم روغن و سرکه و شراب کهنه از هر یک یکمتر و پنج مثقال خون و
 ایشان عامه شوی خود بکوبد و سرکه و شراب بیاورد و بیت بکوبد مالید
 و بکوبد سوره فرو کند در دست شفا و دیگر بکسب در روغن کاه نیم مخ و نقطه
 سبند و در دم و در فرج آب و او بان و همه را بیا مینزد و بکوبد سوره و
 بریزد اگر اندامش از بلا خشک شده باشد قدر سه حرس **باب**
در کوبیدن آب را بدین حقنه کند در دست شفا و دیگر بکوبد بکن جنای است

چون جوز و ستور علف با یکدیگر و نمیش تا آفتاب تمام بر آید پس یک بوزه
از آن بکوی ستور در افکند و هفت روز چنین کند و از پس این جوز دارد
و صد درم شراب کهنه بدهد تا جوز که بیک شش و دیگر بگیرد پاره مویند و
او بیرون کند و مدتر باران با اینکین چون کند و بار و عن بشه بخت بکوی
اب فرویه تا بیک شش و دیگر بگیرد و درم ندرت درم غفر آن
و با مدتر روغن کاد چون کند و چهار قسم کند و هر روز قسم بکوی ستور
کند و دیگر بگیرد و درم فایند و درم مفر باران و درم روغن از بخت
وده درم کشتی حله را با هم بگوید و سه روز گرم که در کوی ستور
بیزد و سه روز بیزد و هرگز باز نباید و اگر اخلاط با بیشتر تازه چخته دمی مهیه
باشد و نافع بوی دیگر بگیرد هفت درم بیقر و بگیرد مکن و با هم
سعی کنند و بمقدار درم در سینی ستور کند با درک پیش از آنکه علف
جوز سرش را بر فرآز بداری تا پند سرش روانه شود بعد از آن سرش
بلنیش کند و بکزان علف ندهد تا پند تمام آید و بیک شش و
دانه در از پیش سرد بوی بگیرد یکس و نیم شش و بلیت درم پند آن
درم شکر درم کثیرا سوده و پند آن جو سیده سرد که بعد از آن

فلور آب فروریزد تا کویف دیگر اگر سرفه او را از سر گرفته باشد بکیز
فت خایه مرغ و در سر که مرتش یا عازد یک شبانه روز و مابوب دهد که
رشت شود دیگر بعضی استلوان این صفت گفته اند در هم خایه مرغ در
کلوی ستور چلتن و چون سرفه کم شود بکیز رشت درم موینر و از دانه
پاک کند و ماچستم با زبان معجون کند پس بکلور آب فروریزد تا درست
شود دیگر اگر سرفه از حرارت باشد بکیز یکین شیر تازه و نیم نم خشک
و پنج درم روغن کشتیز در آب کنند و بکلور آب فروریزد تا درست
شود و دیگر بکیز صد درم روغن تازه و یکدسته سر آب در وی افکند
و بچشاند تا طعم سر آب بکیزد و صاف کند و بکلور آب فروریزد تا درست
شود و دیگر اگر سرفه گفته باشد بکیز نیم من شراب کهنه در روغن کاه
نیم نم در هر دو گرم کند و لبه روز در کلور آب فروریزد تا درست شود
و دیگر بکیز درم سفیدان و رشت درم نمک و با هم با همیزد
و بعد از آن بمقدار یک جوز بکلور سوز فروریزد نافع باشد و دیگر
بکیز روغن و سفید آنست شخ از هر یک بیت درم در پنزه و ناخواه از هر یک
پنج درم و جمله را خرد باید و با شیر تازه با همیزد و صفت کجش کنی چنان

درم موم سفید و بگذار در روای سوه را با موم با همیز و بکلور آب
یک شوف و یک بکیر قدر بنفشه صفحان مقدار صد درم و چهار خم خرمای
و با هم کویشند و بکلور آب فرو کند دست شوف و دیگر بکیر و قدر
مقحوز و دو مغز شراب کهنه کویشاند و بکلور آب فرو کند بهتر شوف
و دیگر اینکه آب و ضرزه را سه درم روز کز باید ده تا بهتر شوف و
باب پانزدهم در تدبیر اسیر که او را سرفه باشد اما بدانکه علامت آنست
که سرد در پیش افکنده باشد و شکم بر آتسده و دستها بیگودر
به و سبک نتواند رفت و نیمه روزی سرفه علاج او آنست هر دو
سبک استجه سبک صفحان بکیر و خورده بید و در سبک نیم است که
افکنده و در کلور آب ریزد دست شوف و دیگر است خشک بکیر که
خون بکوبد و با آب سرد تر کند و را کند تا تم بکیر و با آب کرده و آنکه
اب کند و خون دست شوف و چند روز چنین کند و دیگر بکیر و بر ک
چینه درم و با یک مغز آب کویشاند تا بکیران و چون بکیران در آب
ریزد تا مانند آبگینه شوف باز در آن افکنده و خورده بید و و خد
شکر روی افکنده و آب سرد بکیر لسنوراند و سه روز بماند

این سیر و روغن دو رکن چند بار سود و آه و آه و آه علم **باب سیزدهم**
طبعه هر چه که ماش رسیده باشد باید که او را بداع و ریوند و کل سرخ
کند و بعد از آن می بسوزانند و خاکستر آن در آب کنند و بر
پای دهند نافع باشد علاج باید که بگردسته برک کبریا آب سرد کوزد
بهد و سنگ است و آرخمه و چون آب را اینچ از ریخ و کرنا
تر رسیده باشد و لاغر و ضعیف و زار آرزو کننده روغن کبند باروغن
پنجم رطل کوزد و شش ده و چغندر هفته چنین کند فریه شود و پشت و دم
شود دهد و حار شش سرد یک برد و پرورش بلیند و دیگر آه و روغن
بید نافع باشد و آه علم **باب چهاردهم** در معالجه اسکره او را فصد
شد علامت او آلت و آب را سرد بنین نرسد و چشم بر بهم
و آند نهاد و هر جا که میگذرد و هر چه بلیند چشم در وی تند و آب انجم
می برود و گوش و چشم بسوی دم هم آه علاج او آلت که
سرد گوش او را آلت جا داغ هر زد کنند و او را در خانه ماتیکت
چیند ما و شش نه بلیند و هر چه بر او دهند ما خوب شود دیگر استانج درم
بلیند سبزه و درم یک هند و درم انکره و درم کافور و یک

درم سکنج خون او با هم چند گز سکر و یک درم زعفران گز و مقدار زرین
یک کلو آب فروزند البته علت برود و فریه شو و یک پهلبله زردیخ عدد
یک درم و بید و هر گاه آب را جو صندمد حلیه یا فدر زشت بیامیزد
و هلیله داخل کند و با جوید بید و جوید فریه شو و یک انگه از خشک
فریه نشود بشیر و اشنان در آب جوشاند و با سر سوز بد گز آب بشیر
روغن و حوم بگذارد و ببت و با پر او میمالد مادر است شو و یک اگر اس
ر در آب آله و از آن فتره نشود بیکر و صبر و زرنج از هر یک ده درم
سنگ بریزد و یک از هر یک مقدار پنج درم آب در آن گز تا یک
و این احلاط در آب جوشاند و صافی کنند و یک کلو سر سوز بریزند فریه
شو انگه است بر صندمد مادر است شو **باب چهارم** در معاله
اسبر که او را سر مانده باشد علاج آنست که بتاند روغن کا و صد درم و یک
دسته اسفناج و با هم بگوید و بید بید تا جوید و درم خرفی و جوید
نوش در با پنج درم فایند معجون کنند و انگه بیفت جوید کند و هر
یک کلو آب فرو کند مادر است شو و دیگر بیکر روغن نیم تخم و سپه
که سر درم و بگوید و در کلو آب فرو کند سه روز مادر است شو

بسی در سه مرتبه آب در اکلن و حل میکن در روز دیگر دو مرتبه آب
بر روی اکلن و هر روز نیم مخ از آن بکلور آب فرو میکن تا بعلف
باید دید یکدیگر شفت درم کمینز کودگان ناملغ و در سینی ستور
بیر تا بصلاح باز آید و علف بک حوضه و فریه نشود و الله اعلم **باب**
دوم در دیدن بر علف در روی بدید نباید اما آنکه علامت علف
در روی پیدا نشود است و آب شکم و زمار بر کشته باشد و چنان
بر یک شده باشد بگرد در کف حلیه و یک کف سپندان و یک کف
سپت خشک و مقدار هر نیم آب در روی کن و لبه روز در کلور
آب اکلن خراهِ پیش از علف و خراهِ بعد علاج بنماند ما هر تاره
وده درم با جهره و درم عقتر آن و قدر سپندان سنج و ده درم
قدنس با چهار من آب بچشاند تا بیک کوزه آید پس بیالاید و
سه درم روغن کاه و بیشتر کشته در روی اکلن و بکلور آب فرو
کند تا علف بکشد و یک بگرد یکس کو سفند و کوبشاند تا بحر آشوب
و با آب بچکد و لبه روز در کلور آب فرو ریزد تا علف برود
و شکم فراخ کند و زمار بر آورد و دیگر بگرد بزغال و فریه و یکس مقدار

و علف زبانی کوزف باید و اورا بکند بکیند و چون گرفته باشند
به بیدند و از هر دو بقیقه ارک رزن و لبر آب کهنه حفته کردن و ارقا
باز داشتن مالاغز شود و سبک شود و الله اعلم بالصواب **ب**
در تیر اسر که بی علف علف کوزف بدانکه اسر علف کوزف و هر روز
بر آید علف جودن کمتر کند باید و بستاند مقدار شش حقیق
کا و تاره و سر درم لک و بکلور آب فرورینها و اندک در پیش
و کاغذ کهنه دو کند تا علف کوزف و دیگر بگیرد بکنج روغن کا و یک
نیم شکر بیا میرد و لبه ما بعد آه بکلور آب ریزد تا شطط کرد و علف
سبت و قدر سر پاک که ما جوغ آب جویشان و لبه روز کوزف به
در آید و جوش فریه شود دیگر بگیرد قدر سه عرض و با قدر شش آب
بیا میرد آب را حفته کن روزها فریه شود دیگر سوره علف کوزف
روغن کل پنجاه درم یا پنج درم شکر بیا میرد و بکلور سوره فریه شود
شود و علف باز آید و دیگر اگر فریه و شطط باشد و علف تمام
بگیرد درم سنگ فاینده و ده درم زنجبیل و سه درم لکتر و ده
درم بلبله زرد و قدر ریزه و مالخواه و بستندان سرخ و او لیس

هشتم در نذیر ناخنه در چشم آب بید آید بد آنکه ناخنه بر میساید
ت و بعد از آن بروغن چرب میساید که در چشم اولین نادرست
و علاج اگر از زردین بزرگ و نوره بیکر رغنفران و مسک و سینل
بزرگ هر یکی دانگ و یک هلیله زرد و ما جو درم ابلقین معجون کن و شب
در چشم ستور بکش چند بار تا ناخنه چون آب برود و آب سبزه
ب سفید آمده را ببرد و دیگر اگر ناخنه در چشم چون خون بود در چشم
ستور بیکر و سه درم گردم خشک کند و بید در چشم ستور معجون
سرمه می کشد تا پاک شود و این او مرطوب و آه و دیگر اگر از کوفتگی
بود در چشم ستور خویش بیاید گرفتن و آرد جو و حایه مرغ مرسم کند
در چشم می بندند تا درست شود دیگر آنکه اگر از نقت هو چشم را
گرنده رسیده باشد بیکر و هلیله زرد و زرد چوبه و کف در باد سکر
طریقه و بید را بر آید بیکر و چون سرمه در چشم ستور کشد تا درست شود
این ناله تقایب **نهم** در معالجه دیوانگی آب بد آنکه علامت
دیوانگی است و در آنم بیکر و صمغ کس را پیش خود را بکند و اگر
کسی نزدیک وی رود و صد آن کند و بدندان یا بلکه چراغ روی ساید

و فایند بر آب سیم معجون کند و بر کوه اندازد و غشتر آن دانج دو درم کشد
باید دیدن معجون کند و در چشم مستور کشد و آن رگوه پاره مرید
شفا بعد از آن آب سرد و چشم بیدند و کوشش ستور بروغن کاوه
می باید کرد و اندک بکوشش او فرو می باید که این علاج معجزه
را که در چشم باشد شفا منداست و درست کرد آنگاه بود دیگر ستور
آب ار چشم فرو میریزد و چشم در تاریک شود او را در آب روان
کشید چنانکه ریز آب کل نباشد و تو خوره را بر سر آب سه روز باید کرد
مابد آتش با کاه بدازند تا تاریک ار چشم وی بدر رود و الله اعلم
باب هشتم در معالجه آب ار چشم میریزد بدانکه علاجش است که بر
خطر و رخ آن هر دو با هم بکوبند و با پاره پیه چون مالک بر کوه مالک
و گویان جگر کو سفند تر کنند و در چشم باز بندند که دفع آن بکنند و
اعلم **باب نهم** در معالجه آب که در آب بدانکه علاج او است
کو سفند را بکافد و خون که از آن آید با خون بکوبند آینه کنند
و پاره روغن بکند و آینه کنند چشم اب بدان مالک و جگر خط
نیز در چشم وی بکافند و سفند باشد نافع است

سینه علامت سرزدگی آب است و بسیار حساسند در پنجه دست و
روز در چشم او باز یک باشد و این نوعی است از فلقو ح علاج
نت بگردش هترة ده درم و زرد چوبه و درم و زعفران سه درم
شکر سفید ده درم و قرقر و درم و حمله را بکوبد و در روغ پاکیزه کند
ت نبات دروی کند تا بمقدار سه دیک آید پس آن را بر سه قسم کند
سه روز بسوزد دهد تا کوزه که درست شود اما اگر از بسیار رفتن باشد
علاج است هفت روز یا بیشتر هر روز چهار رطل شیر تازه با یک
رطل شکر سفید و سفید آن سنج بیامیزد تا کوزه و سیکت شود دیگر غرور
سه بوم دیگر با مغز و زهره بنز کور و این دارد اما که پاکیزیم من را
و بر بیامیزد در سینی سوزیفتند تا یک شود و نیز اگر جز در از نو
است خاصه که مادر زاده بود و دیگر زهره کفار باید و از سرش خون گود
تا علت برده و دیگر سه چرخس وجود بکنز مالید و بدهد کوزه که بدخوی
و شیمیر از فر برده و سیکت که در الله اعلم **باب چهارم** در علاج
بمقدار که در چشم آب افتد کبرو استخوان سر لقمه و خون آب بدو
در سه روز در چشم آب کشد یا کوزه علاج دیگر کبرو با زهره کف
طرز

کنند درت که در **باب دوم** در معالجه آب که در سر بلیدی و آه و سه که
باشد آنت که دم او گرفته بود و همه تن او خشک شده و سخت کش
و آب نتواند خورده علاجش بکیر در غفر لیم و نوش در از هر یک دو دره
پنج درم شکر بچون کند و چهار قسمت کند بکبوتر آب فرو کند تا در
شوه و این علاج آدمی را نیز شاید و سه و آه که در بین وی ریم باشد
با کش و یک بکیر در جنق و سیاه سمنه و نمک فانی از هر یک دو درم سکنج
خرد کن و اندر بیدر سوز کن و چمن در بین سوز و در افکنی و بینی بد
آب از چشم در برده و چون دو بدن گیر در سر سوز به نشیب
کن و علقه نذر و یک ساعت بگذار تا هر بلیدی که در سرش بود بر
آید و دیگر روز آتش نهایی پس از چهار روز حبابه او یک رطل روغن
تازه با بسم بیامیزد و بکبوتر آب فرو کن و تو تیره بر سرش که
تا بوی بد مانع او باز نشود و آن گرفتگی از سر آب فرو آید و در
نگاه میکند چون زرد آب از سرش فرو آید تا مایه بیاید درت شود
اگر از بینی سوز خون بکشد علاج او آنت همین دست او بند
تا خون باز آید و آسه علم **باب سیم** در علاج سوز زردی

و سیم در حاله ابر که اورا مقصیب بیرون آمده باشد **باب پنجاه چهارم** در
الحاله ابر که اورا جزا کم باشد **باب پنجاه و پنجم** در تیز رفتن شکر شدن ستم
باب پنجاه و ششم در علاج دره اکلید **باب پنجاه و هفتم** در تیز رفتن اکنه اسهاسم
ت کند **باب پنجاه و هشتم** در علاج سوسه شدن ستم **باب پنجاه و نهم**
در حاله متفرقه **باب نهم** در تیز رفتن اکنه اسهاسم **باب اول**
در حاله علت دره اسهاسم باشد اما تیه اکنه علامت آن دره اکنه
پوسته از بین او بلیدی آید و ما علف سنگ کوزه و دو آیم آب
چشمش مبدوه به نوب علاج او است که بیکریک فایس روغن
بته انحضرا با قدر کثرت در کلور سوسه کنی مادر است شوه دیگر بیکریک
سنگ کوزه و مدتری انگره و سنگ بانی و ما انکه استون جام شور و در
بیرت بکن و بجز نیت که آنرا رانوه دم میکنید بیخ آن را بر کن و
نقی بکوش در افکنه و طتر بتوبه اسهاسم تا بوی کتر لب روی اندر
در حفره او افتد سراو پاک شوه و درت کهد و دیگر بیکریک طتر سه خرس
و شراب کهنه و آب را بکنه حقه کند درت کهد و دیگر بیکریک
ب انحضرا و حوزها بد و در روغن کادو کهنه افکنه و بیکریک سوسه

دمنه **باب بیست نهم** در معالجه حشام **باب سترام** در علاج اسهال که اورا مد
 حاشش بید آمده باشد **باب سیزدهم** در معالجه حاشش بیل و دم اس
باب سیزدهم در معالجه اناس اب **باب سیزدهم** در معالجه آ
 که از بر نشتن پشتش ریش شده باشد **باب سیزدهم** در تیر اسهال
 اذ اخراجت سباع باشد **باب سیزدهم** در معالجه زخم که از تنوع در ریش
 باشد **باب سیزدهم** در معالجه ریشهای خشک **باب سیزدهم** در معال
 کرم که در ریش است **باب سیزدهم** در معالجه سستی بندها که با در
 صافوخ **باب سیزدهم** در معالجه کری **باب سیزدهم** در مد او آیی ریش
باب سیزدهم در مد او آیی اسهال و آهه باشد چون خسته
 باشد **باب سیزدهم** در معالجه داء البقر **باب سیزدهم** در معالجه اسه
 استفا **باب سیزدهم** در معالجه حوضه خشک **باب سیزدهم** در علاج حوض
باب سیزدهم در معرفت با مری **باب سیزدهم** در علاج حشش که اورا اشک
 خستند **باب سیزدهم** در معالجه سینه **باب سیزدهم** در معالجه حوضه
باب سیزدهم در معالجه اسهال که او را کشتن غلبه کهر باشد **باب سیزدهم** در مع
 معالجه اسهال که او را کشتن غلبه کهر باشد **باب سیزدهم** در معالجه اناس حوضه **باب**

علاج سفید در چشم آب افند **باب پنجم** در معالجه اسیر که اورا در چشم ریش
و آب سیاه **باب ششم** در معالجه اسیر آب یا چشمه که نزدیک **باب هفتم** در
بیش کور اسیر **باب هشتم** در نخته در چشم اسیر بیدار **باب نهم**
در معالجه دیوانگان اسیر **باب دهم** در تیر اسیر علقه علف کوفه
باب یازدهم در تیر اسیر علف در وی بیدار **باب دوازدهم** در معالجه
که که مانش رسیده باشد **باب سیزدهم** در معالجه اسیر که اورا اسیرانه باشد
باب چهاردهم در معالجه اسیر اورا ضربه باشد **باب پانزدهم** در تیر
بر که اورا سرفه باشد **باب شانزدهم** در معالجه اسیر اورا بالا گرفته باشد
باب هفدهم در معالجه اسیر که انداختن تالستان مخالف افکاره است **باب**
هجدهم در معالجه اسیر فوج گرفته باشد **باب نوزدهم** در معالجه اسیر که اورا
با سوز گرفته باشد **باب بیستم** در علاج اسیر اورا با بقطع بود **باب بیست یکم**
در معالجه اسیر اورا در دست **باب بیست و دوم** در تیر اسیر که گرم داشته باشد
باب بیست و سوم در تیر اسیر اورا علت مجهول باشد **باب بیست و چهارم** در تیر
اسیر که اورا با گرفته باشد **باب بیست و پنجم** در معالجه خشک اسیر **باب**
بیست و ششم در معالجه آید النار **باب بیست و هفتم** در علاج ناسور **باب بیست و هشتم** در علاج

که بدو آید اما غیر اسباب نیز است و کرده می بیند اگر خداوند
 چیزی مقرر می نماید باید در غیر در میان ایشان باشد اگر اسباب
 بود که در استند از ایشان هر دو و اگر باز ماندند و ایشان از یکدیگر
 و انکس محله معنوی است نه قمار باشد و اگر غیر یک از ایشان اسباب
 میدو آید و حقی مقرر گواهند که هر کس در سابق باشد وجه بر که
 محله است و باید در موضعی مقرر گواهند چون اسباب و یا شکر است
 سابق باشد و اگر در میان یکا در پیش باشد اعتبارند آن تا زمانی
 مقرر گواهند و از آن اسباب اعتبار بکنند است در پیش باشد
 که در همه چیز دیگر مثل کوی زدن و انکس تر و کشتی گرفتن و بجز
 و شطرنج با خنق قطعاً جایز نیست اما با خنق بعضی از اینها با کرد و جبار
 منزه با غوغ و خروش با خروش و مثل اینها در حکم انداختن
 جایز نیست و عالیشان با هم دو آینه اند و این نقد زانکه صحیحند اینها
 کتاب اول از حیل نامه بعون الله تعالی **کتاب هفتم** مشتمل است بر
باب اول در معالجه علت سر اسباب باشد **باب دوم** در
 اسباب که در سر بلیدین داره **باب سوم** در علاج سر زدگی اسباب

سرش مت که در چنانچه در پیش افکنند بنالد و اگر خواهد که آب درخت
حقیق و برخواستن میهن سبیل و چون آب و علف پیش آورند
ز آنج که بماند علاج است که او را در حال از هر وقت که بکشید
ک ز بر چشم نیز بکشید و اگر آن دورک پیدا باشد بر بینی را
بلخ مرید که تا خوب چند از آن شود و او را هیچ علف
هند و مقدار شفت در مکنگ گرفته که زهش باید که در حقیق
شد و او را درخت بناید و آداما آن زمان به نوبه و این حمر از حمر بد است
هر کس به بدین منبلا که تا یک ال بز یک جوفه بناید و در یک
نیز نفع پیدا شود زینهاره آب را چند گنج کار فرمایند و طاقت داشته
شد اگر او را ز یکم ریخ نمایند بین سان حمر که در وقت بره
الله اعلم **باب حسیلم** در میان سابقه شعر حال آنکه هر کس و بی که
می بندد جان بر لب الا کرد که در باب سببی دو آیدن آب جایز است
ماتر آن سبب و شتر و استر و در آگر گزش میهن معنی و آه انا آنچه بهم
میرو آید باید در از خلیس مکند که باشند عرض و آب تشابه
که با شتر یعنی آن سببی کند آب باب و شتر با شتر باید

اب سکنین شفا و ممانت اعدا او کر لنگه که دو کجاخه خود آهسته در ده
بدر او افتد بویم گنم باشد از نم برده و بندگاه دست و پایش است
شفا و آب حوضه باشد و زبندگاه بریزد چون در چشم و سر هر نگاه که
آب از چشمش می آید و گوشه است که دو چون خواهی برده در
و ما بر از تنه بر تواند گرفت و چون بلیز او بگیرد و پاک نشوند
علاج او آنست که آب بر الکام بر سر کنند و بگذارند علف کوزه
مانند در آید و بر چهار دست و ما بر او کشش میزند و آب سردی آن
و بر مچلو و شکم و میان رگت او میزنند و میزنند تا آن زمان که از سر مایلند
عبدا رگت او را علف ندهند تا زمانی که حرفه طلب علف کند و دست
برین ریزد و او آرز بر آید و چون بدین مرتبه رسد بکنج جو و بکنج
با سم در آید و بدهند در شب تا روز در روز و حتم هم علف تا
باید و آه جان باید که در بدو روز کجده خوف رسد و این علت بلش
در ایستان روز ناند و دیگر عمر ناند و آب پنبستر از اینکه طاقت
داشته باشد کار فرمایند و رنجاند و آب بنم گوشه و گوشه
اندام او گرفته شود و میرد و سینه اش سکنین که در زیر پایی او بود

نمونه گناه موآر باشد است اسب را بسیار دوآنده درآنده باشند
و چون فروه آید باستور دار مکنید درآکند و بیک جا بکاه بدآه و خوف
باید در دیگر مشغول شوفا بعد از آن غنی بکنه خواهد اسب را کجایی دیگر
ببرد نتواند رفت از نبر آنکه بند کاهها دلپشت و شانه و اعضا او برده آید
باشد و کوفته کشته پیش وقت ارضت نتواند گذرانند و چون خوابی
و رو مگر در آن نیم آسم بود بیفته و علامت دیگر آنست باشد چندی در چشم
و سر آن گاه کنی همیشه روشن و تازه پیش و گوش بر جا بکاه خویش
و آنگاه و چون بلز او بدست بگیرد و درآکنی سنگ برسد مداوای این
حرفه است در پاره آب بر سر آتش نهند و خرد گاه و شش و لپش
کو سفند در آب ریخته و بیک بچشاند و بد آن آب بند گاه و سینه و شانه
و باز در اسب مالند در مساکلی شوفا و حوضه روز پنجشنبه بدو بنویسد و هر مقدار
که او را علف میداده بیک بر او آورد و میدهد بیک شوفا آن است
دیگر هم بر باشد که گناه ستور و در این است چون اسب را کار خوف
بیشتر و در خبر بر او کهم باز پس آورند و باستور دار گویند اسب را کوفته
بعد از آنکه در میان تحمل کند از کاه بد بکنوب است و علف بسیار است

از غزوات است چنانکه ذکر از پیش رفت آب در تالین چهار روز
باید و آه تا حرارت ساکن گردد و پوستش روشن و فراخ گردد
رنده در دل گویند و علف بیشتر تواند خورد و بنش ط ترود اما اگر
چون رانده باشند باید و آینه آب نمزاید و آه ز تالین درخت کنگر
در بنانی عظیم و آه و با فراقه در شکم افتد و در علف و آه ز تالین
باید که چنانکه درخت کنگر آب نمزاید و آه علف نیز نمزاید چون راه
که باشد نمزاید که آه در بیکبار علف سیر خورد که زبان و آه
و آب حمام را بسیار و آه ز تالین در آب را چون حاتم باشد و در
جو باز کم کنند و ساکن ساکن چون برق بلنوه می آید تا یکی
خوردند و آب بدین موجب در کورفت چون تمام فرته باشد
اورا بعد آرا و تدریج بکار باید آورد و کاری از او نباید اما هرگز که فرته
باشند و او را بکاری آوردن ممکن است و در کورفت و آه می کند یکی است
است و آنکه طاقت کار داشته باشد و آنکه علم **باب سیزدهم** در
حمر و طوازی گنم اول بیاید و آنست که چهار چند گوشت است و در
آنچه حلیب و بعضی حمره است و گناه بر آید باشد و بعضی گفته است
الله

و در آنجا باشد گوشت حوت باب و آهن همکنند اسب را فریب کند
 تا لیسان شیر شتر تعینت میکند است فاضله باب سرد و برف و بوج
 بیرون بدهد چه اگر شیر شتر نباشد شیر گاو و گوسفند ما بشیر اسب هم نیست
 شیر شتر سبک تر باشد و اسب کوه را شیر تعینت موهمند است
 شتر و حمرانیز کوه را فایده میدهد ولی هر کوه را در شیر و حمرانیز در نند باید
 بنویزین او را می بکنند و بر کجانبند الا بهیچ کار نیاید و در شتر
 بر چند روز بپزه چوب کز صحر آن آب کم حوضه باشد در میان
 بکاه اسبان باید سوخت ماده و گنم کجبار پایان رسد در فایده
 بسیار دانه اما این اسب را هر جل لیسر فرود کنند و دود زینر دماغ
 شد مضرت و نشاید اسب را خون علف تر و خونید دهند
 هر روز مالاکلام بپزه مکن باید دانه و اگر علف خشک مخونه بهر
 یک هفته بکینیت و باید هفته بگذرد اسب چون مکن خون
 علف بهتر کوه و بلشتر حوضه و اگر خوف کوفت بکد و ریت دمانش
 بپزه باید کوه و مکن در روان او کهنه و کاشش بکنت مالیدن بعد
 از کهنه خور کهنه و خوف کوفت و اسب را وقت آب و علف نگاه داشتن

کبریا می خورد تا رفته فرجه کرده و جو رسیم گرفته اسب لاغر سازد
رنگ او را قوت چنان باشد جو در وقت رانده بگذرانند و اسب
کره را این علف سازگار نیست و این علف در زمستان سازگار
و دیگر آنکه اسب خشک نیکو باید کوفت و با اسب تری باید آمیخت
و جو باید پخت و کد انشت تا سرد شود و چند بکنه جو کینه باب و کد
بیشتر خورد و هم رفته فرجه شود اگر چه در میان علف تری باب و کد
در نشستن تفاوت نیست اما باید در ریح بسیار نماید که اگر علف
سود کند و در تابستان گرم اسب باب و کد فرجه است اگر
فرجه نهد پس اگر ضرورت باشد و تابستان اسب باب دهد با
حاجا که این خشک بر بندد و پوسته آب بر بدن و خضه اسب بهتر
اگر برف آب و ریح آب باشد بدهد بهتر تا حضرت کم باشد و از
چیز کبریا که اند و هیچ فرجه بر لب کند که ریح و گوشت و ریح
باب می باید کد و ریح کینه و اند کند و گوشت فرجه کینه
کند و بگذارند تا هر دو سرد شود و گوشت را پیسته کشند و با ریح
و کوزه اسب دهند و هر روز بوقت جو خرد و گوشت جو باید کد

سرمه همیشه اسپت نمی باید داد که زبان بسیار آه و چون چون
ب خوابند و گاه بیدار آب لاغر کنند و حدت بفرمانند و نقل را باز
ند ما ستم نوازند آند و اسپان در وقت تر آه ستم نزدیک هم
باید است و ایشان از ترمان غرور میکردند مالا که بکدیگر را کلدند
بشکلهای قوی بردست ایشان نمند تا المیه نمیشند و ایشان را
زبان دانه و آله اعلم **باب سیم و هشتم** در علف و اسپان لاغر فرزند
عال آنکه علف تر در میار باشد چهار پان را خاصه آب را
ز نیم چیز ساز کار است و رفته تر فرزند کند و علف تر نرم تازه سازند
راست و علف و حنک کنند مناسب است و چون موسم علف
سازند باشد و خواهی آب لاغر فرزند کنی اسپت بگو باید گرفتن
و جو بر نیم کوفته و هر دو را جدا در ظرف باید که بر سر آن کهن و عتر
کند داشتن بعد از نیم هر دو را از آن آب باید کشند و بهر وجه اسپت
نیم جو بر نیم کوفته باید امخت و باب میباید دانه چنانکه مناسب
باب باشد و اندک اندک با هم می آمیزند چه اگر همه بکیار با هم
باید که در آب دیگر رعیت نماید و چنان باب میدهد

دهند و اگر سه هفته باشد اولتیر و چون باید پیش از بر آمدن افغانه
در روزه باشند ما ششم بر اول ششم باشد چه اگر چنین کنند روزه است
تر پاک شود و شکم رفته تر بر آید و بعضی فرم بر آید در زمان خوند
چوباب ندهند و این غلط است زیرا که آب چغندر خوند تنها خوند و
او حالی باشد و بیمار و بد روز که دو بی نفس و ضعف اگر چه روز
مدرم خوند خوند چه چو د آه از آب به پهلور روزه نهاده است و چون
جوخا که در هم در جوشد و روزه نیز هم در او زد و سنگ شود و عد
راه نباید بگذرد و آب از آن برنج رسد پس حق است
خوبی خوند هر روز یکبار خوند نیز میدهند پیشین گاه همین یکبار خوند
کند و بگذارد تا روز افتاب تا تر شود و بعد آب دهد بعد از خوند او
کبزه خوانی دانه و هر روز یکبار دم دلشت آب پاک بوشد و اس
بزرگ پس از خوند است نباید دانه علف تر او را بوشد
حضرت ناکامی از اشد دیدن موجب در گرفت بد بود چون اس
مذرا علف تر خواهد دانه ما در میان و حضرت است جو نام بقاعده
میان میدهند تا گوشت نام بگیرد و اندام سخت کند و آب بر آید

بمان قدر و یک پیش او اندازد تا آن خونده بشمار کند و کبریا و
بد میوزها و دوایم بیشتر باشد اگر این ماعده نگاه دارد خونده بیشتر
و شکش رفته تر روان شود و اگر خونده بیک دنت پیشش اندازند
تر سیر که در او از آنم ملول شود و بسیار کوفه و آن خونده و آن او را
می کنند با آن هر چند در مشفق باشد اما از مهر آتش عطف علف
باید بیکبار باب میدهد تا اگر کار داشته باشد مشغول که در پس
آریاید که کند از آن سوز دار این نوع خونده مایه در همد و در وقت
آن او را الت و عدا که بر سر آسمان باز آید و در زمان
بیدار شدن بیدار است و بیکبار است به باشد فرآخ زنگه روشن نه در بیکار
و هر روز بکوبت با جو دنت او را مراغه دهد و پیش از آنکه است
بهد خونده دلگه آورده اند و او را سه روز کپزه بدیند بعد از آن خونده
و آن از خونده باز خواهند گرفت هم سه روز خونده بدیند و سه روز
خونده بدیند و اگر اسهال کپزه با است به بند و فریه شود و گوشت
و اندام او سخت کرده و او گوشت و هر یک کند و کپزه چنان باید که در دهن
باید و بیستم نگاه در هم آید و پس از خونده باید کپزه چهارده روز با

اورا به بلیند و مراغه هر چند اسب را سود میدانت اما دو وقت بهر است
در زمانی که علف ترمی خورده و چه اگر در کت زمان هر روز بکوبت اورا را
در پست فراخ کند و گوشت بسیار بکیرد و دیگر وقتی که اورا را بخرنمف باشد
بعد از آن عرق خشک کند اورا مراغه دهند تا پنج و کوفت که از وی بر
رود و چون اسب جام و فرزند باشد قطعاً اورا مراغه نماند که در خط
است در آن و الله اعلم **باب سرد و قفم** در خونید و استت باب را در
بدانکه اول خونید کاشین را بشرط باید نگاه داشت چه خونید را باید چنان
کارند هر چند روز از آن توان در رود در اسب را چون خونید خواهد
باید از اول خونید تا آخر یک خونید باشد چون چنین باشد بسیار
دهد و عرض از خونید باب دلون است که روه و حشر و شکم
از اخلاط پاک کند و این خاصیت در خونید تراست چه بهر وقت
در خشک شوخ چند نسف فایده ندانند و فعل او نیز دیک بفعول گاه است
و خونید تازه و تر بکوات تا شکم اسب بر آید و پاک کند و پوست در
گواند و در هنگام خونید دلون باید که هر یک لوبت بمقدار آنکه بکین
حالت تو کت گرفت پیش او می اندازد تا بجز بصر یعنی خونید چون

که خورشید بیاورد و در تن آب مالده چند روز او را بسرمایند دارند
بایش نرسد و زنده تر خولیسر بکند و دیگر جایگاه آب بار در این
سنگ بجهت آبی آب برنج بناید چنانچه آب بطرف بالا باشد
گاههای آب سست کند و از آن علیها خیزد و در جایگاه آب
مدام سر کین مایک بسیار رکنه باشند تا چون حسند و خیزد
ت فوی نرسد و دست و پا و مهلپوشش ریش نکند در یک
ن مهتر نهاده اند از سر کین و سر کین اسبان گاه سخی می خورند
ت ملت و نمی باید مراغه بسیار زنده چنانچه عادت کند زین بر او
له باشند کجا آید و مراغه زنده درین بسکند و خواهد که ازین سر کوه
خواند و بقفا باز آید در و دکان از جای بر کرد و در جهت افتد
ن باید آب را هر روز خوبت شانه و گفته نهند تا تن آب
ت باشد و افزون مهتر تواند که و در وقت مراغه دلان باید
در جایگاه فرسخ باشد چنانچه دست و پای او بدو آید و
بی نرم باید که مای سر کین مایک تمام رکنه باشد و سرش دراز
بگرفت نیز باید که ما او چنانچه خواهد بطلد چون بر خیزد و در این

و آب چشم و پلیدی از بینی روانه شود بسیار باشد چنان سر مار زده شود
و میرد پس عادت چنان باید داکه که در زمستان از پای گاه بیرون
داده که برف و باران سخت باشد در جای که باید داشت
مثل صفت که کش که باشد چنانکه برف و باران بوی نرسد و اگر نه باران
سخت باشد شاید در باران باز آید تا اگر اتفاق سفری آید
و در باران بیابان دست دهد طاقت داشته باشد اما بسیار
زنگ و حشر که در صحرای پرورده اند و در برف و باران درشتن تقاضا
بست چه هر چند سرما بیشتر و سردتر باشد ایشان علف بیشتر
و بنفشه طرباشند اما هر چند طاقت سرما و گرما بیشتر از بسیار
تازی دارند هم در سایه بسته باشد و هم از سرمای سرد هر چند گفته شد
و بی جل و برف باید داشت اما نشاید جل و برف بیکبار بردارند
سرما بارند که زبان عظیم دانه با چند زمستان خواهد آمد پس که
بیرون باشد چنان باید داشت تا بذر کج چنانچه سرمای آب
او خوسبر ما کند و چنانچه سرمای سخت که در او باید در جل میوشانند و
خواهند که آب خوسبر ما کند و او را سخت نرسد بازه کل دو دو

بسیار وجود آب را خوب کند و آب مادام در نه باشد و اگر
بسی راعادت باشد که هر شب چند نخ جوی خورد و در آسانی آن یک
بجو راعادت کم حوض شاد که باید آید همان قدر در از جو بار مانده
ز بوی دهند نه آنکه عادت کند فی الحقیقه آب را جو جهان باید و آه
کجری می خورد و از جو باز نیفتد و اگر اسهال آن باشد و چند نخ
مخوف بود آنگاه او را ز خرمسوف باشند تا لبث باز جو را کم کند
سیر از جو باز آید و جو را پیش او بر باید داشت بلکه اگر حسته باشد
باید آید آنت جو راعادت خوف بکنند کمتر دهد و سوار آن چنان گفته اند
آب تن درت که در آخر بسته باشد اگر چه در هفته یک شب بکنند
و باز کم کند بسیار فایده و آه و الله اعلم **باب هشتم** در تپان آب
رستان و تپان باید راعادت چنان باشد که اسهال تازی و غیر
تازی در رستان جایگاه گرم به بندند و بر جل و برقع خوگر کنند چو اگر خو
بسیر تا کند دست اندام باشد و همیشه با نشاط بود و علف بیشتر خو
و تا آرم در نه باشد و چون غری بکل و برقع و حابی گرم کند چون رستان
اتفاق سفری افتد آب را سر ما نبرند و لاغر کرده و در علف باز آید

فایده ندارد حاضه در زمانه که آب را کار بسیار فرجه بیشتر از آن است
آیه و از آن محنت تراختی نیست و باب میرسد و آب را باید که
بکوبند و بپزند و بعضی باشد که چون جو تمام نتواند خورد با باد آید و در
میدهند و آن خطای بزرگ است و علتها از آن سرایت می کند مثل
و آب را باید که حد جو نگاه دارند که زیاده و کسری میفرست باز میکند و
جو یک است بزرگ و کوچک میباشد است چه آب بزرگ را چه جو
ماده نم است و در منی دولت و شفت ورم و آب میباشد راهفت
و آب که جگت پنج من باشد و چون جو زیاده باب و بپزند و
آب فراخ که در و علف در روده باز ماند و نتواند گذشت و علف
ببر سر او بپزند و در روده سخت کرد و بر آید و کشش بدرد آید و خطا
داشته باشد و چون بعد از آن که جو بسیار که باشد و بکوبند یا
کم آوری روم اش خشک شود و مداوای آن گفته شد است
در باب قوی و علف بسیار است و آهن نایکی چشم آورد و آب
دل مضمه کاهل کرد اند و جگرش قوی کرد و طاقت کرمانه است
باشد و بر آه در از صبر نتواند که و کوشش مادام است بعد آما

موجود آهن و پیکار و یکسرت سحر و هر چه پیش از این دهند آب
این دانه و عصب آن سست کند و بندگاش با در افتد و چون
آن دهند جگرش گرم شود و از آن سرفه بید آید و پوست و استخوان در
آن در روده و جن خشک گردد پس آب بوقت و هنگام باید دانه و این
باشد که آب را آب دهند و جگر سطر کند و در معده گران شود و
دکندارد و از آنکه زنجیر افتد حاضر روزی که بعد از خواب بر بید
این خطهای بسیار است مثل قی لاج و کشتن و بعضی استند که عالت
پایان گویند که بعد از خواب که آب میدهند و هر آب که عالت بان گویند
بیت لونت او را از آب دانه نتوان گرفت که اگر او را از آب باز
بر چون کاری باشد و بر نشین زود تنه شود و کلو و جگرش خشک
و درد و باز مانده باشد و ادراقی بر افتد و هر چه چونه باشد رد کند
چون چنین دست دهد بعد از آن او را اندکی آب بقدر نیم من
مقیال باید دانه تا آب آید و اگر باز مانده اما علف دانه آب
تاری و غیر تاری باید که چنان دهی که پوسته او را دانه علف
باشد نه چنانکه بگویند سیر کوبند و باز استده علف بسیار بجز زبان

او نعل مطلق باید بست که آن را نعل نایب می گویند چنانکه نمک کف
گرفته باشد و مسما باید که سرش نیز باشد و سرش کج و میل کج در نما
پنج رذن با بغراف کند و جلدی و چایک استلا الت که منج دور
کند و برتر نشاند و اگر سُم آب کف گرفته باشد پا به ادریم بر سر
باید نهاد چنانکه از نیم طرف پا به بالا بندد تا خاک و ران کف
زده و اگر معالجه کند یا چیز در آن کند حقیقت باشد و اگر سُم آب
سنگ شود و تمام براند باید که مصلح بسازد با یک مقدار یک انگشت
پهنای مسما را می کوچک بردت و پای آب بنزند و میان
گفته باشد و سر کهن تر در زیر پای وی بنزند تا سُم بر آند و تا
کند و چون می خواهی که سُم زده باز رماند قوی و محکم باشد
روغن باداکنگ کوه هر چند روز می باید مالید که مفید و نافع باشد
و الله اعلم **باب سومی** در آب و علف و آهن باب بد آنکه حال
که آب را در وقت آب نگاه باید داشت بفرورت چنانکه از وقت
گذرد خاصه در تابستان آب را چهار نوبت آب باید داد خاصه
در گرمسیر بکنوب چاشنگاه و بکنوب پیشین و بکنوب آخر روز

این سه چهل روز نعل می بندند حاجت بسیار تراشدن ملت
کنه روی سم راست کند چنانکه نعل راست نشیند تمام باشد
نعل بنزدان و استلوان تفاوت بسیار است بعضی باشند که نعل
ان محکم و سکو بندند که مدت تا سکو است و بعضی است که بگرفته
در روز بر نعل می باید که هر سال بکویت نعل دوباره بنهند
و آن فایده بسیار است و چون آب را خرد گاه دست نرم
بشد نعل را هر دو باشند قوی تر باید که و اگر خرد گاه بقار خود
بشد نعل و پنج هموار باید و اگر خرد گاه باشد و میل طرف کند
ان طرف که میل و آه سم زایل باید گرفت و از طرف دیگر
تر و نعل را همان طرف که کمتر گرفته باشد قوی تر باید تا دست
ب راست شود مثلاً اگر دست میل به بیرون کند از طرف
بیرون سم زایل باید گرفت و از طرف درون کمتر و نعل بجانب
بها طرف و آه قوی تر باید که چه اگر مدتی بین نوع نعل
بند آن گزینی را اغلب است که راست کند و اگر نه گزینی
بایم از خدا باشد و هر آب که او را سم سفید و کوچک باشد

و با پی برهنه بکده در نزدت و با پی آب سرکین نرزا افکنند و
تا لبان مهر چند گاه دهنه و فطران برسم آب ممالد تا نرم شود
در زمان سم گرفتن نشکند و آسان توان گرفت چه اگر خشک باشد
زهره نه بفرمان استلا باشد و باشد که اگر گوشه ریاضی شکسته شود
و استلا از مهر چایک خویش همه سم بدان رات کند و چون سم
زیاده گرفته شود آب ببلند و چون سم خشک باشد و این
اورا بدین نوع که کفینم مداوا کرده باشد داغ باید که تا نرم شود
و آسان توان گرفت پس چون نعل خواهی لب بسیار سم
گرفت و اندک و بسیار سم آب نعلن و آه چه سم بقاوت در
بزرگی و کوچکی و سختی و سستی هر یک باندازه خود گرفت و هرگز نبراه
گذشت که سم بسیار بردارند چه اگر بسیار بردارند بیم آت است که
میخ کوز دست آب از زده شود و دیگر آنکه چون در سنگ لاج
نعل بپکنند بهتر تواند رفت و اگر بسیار گرفته باشد نتواند رفت
و نیز نمی باید گذشت که سم زیاده بزرگ شود و روی خطر بوار است
و آورده اند که هر چهل روز آب را چهار دست و با پی نعل نو باید

علی بقیه نگذارد که فعل به بندی هیچ چاره نباشد و سوار باز ماند و نماند
برود و بدیع از چند گونه است بعضی اسبان حشمتی می باشند که هرگز
به نسبت اند و چون زنت اول ایشان را فعل بندی نمایند و نگذارند
ایشان را فعل بندند چون خواهند که ایشان را فعل بندند یک دو سرب
نشش فعل به بندند و نگذارد لولشه بر لب او نهند و اگر هم نگذارد
سینه زلفه بر گوش نهند و نهنگه به دست فرو کردند و اگر سخت بسیار
بهد سگش بردت و پایی باید نهاد و همیشه باید لب باجل بر سر
باید کشد چنانکه هیچ نه بیند و بعضی اسبان است که چون در
کوره او را فعل خواهند بست استار خاکیه شرط است نباشد و در حالت
فعل بندی منع بجای تر رساند و چون ارغای ریخ یابد و پایی بدو آید
بعد از آن او را نگذارد که فعل به بندند پس اولی آن باشد که آب خواه
کوره و خواه بزرت فعل با جسطا به بندند و نگذارند که زخمی روی رسد
و آب بد فعل چون خواهی فعل به بندی اول او را خسته باید کرد که بهتر
باشد و الله اعلم **باب سوم** در آداب فعل بندی اول باید که چون
آب را خواهی فعل بستن آن کمتر سه روز از پیش فعل بد کند و در

را نکه و هر وقت که با دست کسی او را سوار است روانه کردن و در حرکت
 او نه اندر بزرگ کسی داشت و حدود بود بکنیزت با دست و قطعه میفر
 و هر چند که او را میزد فایده نمید آید بفرموده آتش بزرگ پیش سوار
 بر افراخته و آب سرد روی می جنبایند و بفرقت تا پاره بسخت و بقیه
 در بنهار هیچ آفریده بر آب حردن نشیند خاصه در روز حرکت
 در حرکت او نه اندر وقت بزرگ بر آب حردن سوار بود و تا بخت رفت
 بجهت طلب ایشان رسید بعد از حرکت کسک و منبریت شدند آن بزرگ
 هر چند حرکت میکرد آب بفرقت تا خفان بود رسیدند و او را بگرفتند
 و باز داشتند تا غایت و تا احوال بود بجهت باز آوردند و صلاح گفته بعد
 از آن او را را کفر و برقت لکنون هر چه طبع آب باشد علاج پذیر
 نیست فاما رایشن باید که در زمانه آب را ترتیب حرکت در میان
 مهم و باز از قطعه آب باز ندهد و اغلب آلت در این عیب از آن
 باز دیدم شوق و آله علم **باب سوم** در بیان آب به بجزند که حلا
 احسب اطهر و هیچ عیب بدتر از بد بقیه نیست چه آب بد بقیه کجا
 چندان نمیتواند کهن و چون در میان آنها باشد و کسک علاج نیست

بوه چون با بستد و نروه و تار تانه برور زنتد پامها بر زین منند
سهما برد آه با اینکه دست بر نداد آه و قطعاً ارغند نروه و بچسبند و چند
بیشتر نره اورا فایده ندهد و حرکات آورده اند و قی سوار
سی لشته بوه و اورا مپگردانند تا گاه باز داشت و با کسی
سخن آمد بزرگی صاحب آب بوه حاضر بوه گفت آب پیش مهم
نیز باید داشت رعایت می کرد او حرکت آب و آه بر بوه رفت
ریانه ز فایده ندهد و هر چند که اورا می زد از خار نمی چسبند و نمی
ت ایمن بزرگ برخواست و پیش آب رفت و هر چند سعی نمود
باید مگره و از خار می چسبند ر آئض جلد کار دیده اینجا حاضر بوه و گفت
اتوار اینجا فرو آید و لگام از سر آب باز کند و زین بگیرد و آب
را بر آست و عرق بر پشت و خواست او را بر آند و قطعاً حرکت کند بر خم
رفت از خار می چسبند آخر آن بزرگ بهره شد و بفرمود تا آب زین
چند آهین بیوردند و گرم میکند و بر اندام او می نهد و او از خار می
حرکت می کند تا یک مپ گرم کند و بر سر قصب آب نهد تا حدت
و دیگر این باب است که دین از حیل او را بجان آورند آن عادت که داشت

ست کند تا برود و بعد از آن اگر خوابد سنگ سخت باشد بتدریج به
بازو زبانه کنیز مایلند جو کنند و دیگر آنکه اسبانی چند باشند در احت
با زین بسیار سواری بر او که باشند و چون بدت که از شهر و
وزین بر او نهند باز ایستد و زود تا زمانه او را نیز میداراس که
چون زین بر نهند با آنکه سواری بر نهند و بر آید باید رانند چون
نوبت چنین کند آن عادت را کند و نوع دیگر آنست که از غایت غر
و جوی و داشته باشد چون زین برش نهند رانند زود و دیوان
کند و نه ایستد و راه زود و چون او را تا زبانه زینت بهر سو بر آید
و باز بیکه و چون خوابد دیوانه زود و هر چه خواهد زین سواری کند او را
میزان که باید چون زین بر او نهند و بیکه گفته او را بدت که
و خدمت می فرمایند و چون خسته شود سواری بر نهند و همچنان که بهر
نگاه و آه سه روز برین طریق میگرداند که کن شود و بعضی اسب
باشند که کودکان بر نهند و باز دارند و بانک بر در نمانند و باور
می جنانند و باشد او را بسیار میزند و عادت کنند و از خار زود
او را بعد از این موجب است که و گرفتار اما حرفه و طبع باشد

چنین شود آب نازک لکام کرده و وقت باشد که سرش
و بلجوبی که در باب سرکش را با که هم این آب نازک لکام
ت باشد در زمان لکام باز کشیدن راست شود و یقیناً بافتد
الانت که آب اول افرا سر کشند پس آنگاه لکام افرا
ت سوار می دهند با پایله و چون سوار بر نشینند همان سوار با پایله از
ش مرده و سر او نگاه داشته باشد و او را کار می فرماید تا آن
ت را کند در زمانه لکام نیز باید که گویا کند و بدین نوع او را می گویند
خدمت می فرماید تا زمانی که کاش ریش شده باشد بیک شود و گویا
ت بگذارد و اگر طبیعت بگذارند که کام او درش باشد عادت سرکش
نه و آنکه اعلم **باب سر و دم** در بندیر آب حرون بد آنکه آب را هیچ
ب بدتر از خرفه نیست و آنرا که هر میگویند و آن از چند نوع میباشد
بعضی طبیعی و بعضی از ناشایستگی سوار برید آید اکنون بیان آن خواهیم
نه تا بعضی اسباب باشند از کوه هنگام بنین من آن این را
سخت کشنده باشند ناگاه او را سنگ سخت بکشند و بر نشینند
با رهایی نروند و کمر حاضر باشد بگذارند و حرکت فرود باید آمد و سنگ

داشت و بهر وقت ه سوار نشستی راست بفرست و زیر سوار را راست
نمی ایستاد و سر و دست و پا می جنبانید و هر وقت فرو آمدن نمی
و چون زمین از وی بر می گرفتند مراغه بسیار میزدی و خوف بر روی
اختر همی موهی پکا از خاخران گفت این آب را کرم در پشت افتاد
چون احتیاط گفته همچنان بود و مداوای ه پیش از این ذکر کرد
و کفتم بجای آورد و پشت او بگشافت و علاج که خوب شد پس
انت ه اسپر را چون پشت ریش که در زمین بر تنش سهند تا
ه غشش که که این عیب از کتبی حینت و چون ضرورت باشد
سوف همان مقدار مژد زین ه پشت ریش است باید برید تا آن را از
براب نرسد و به شفا و چون بدرجه مانع الرؤل رسد قطعاً
باید برنشتند تا تمام به شفا و الله اعلم **باب سز و کم** در بدیدار
نازک که هم بد آنکه نازک که مراب با سبب است ه آب جو
بهر مرتبه اول که هم بر سر و که اند و کس برنشته ه عوقت سوار
و که هم باز زده و چون همگام جویدن باشد سراب را بیکبار باز
کرد و زیانه که هم بکام رسد و ریش که هاند و علاج آنگه نکند چون

ریش می شود و در آن می کشد و هنوز تمام سبک نشده باشد
 بر ریش نیندازد و آن جا بکاه هر ریش بود کرم در او افتد و او را خارش
 موضع پیدا شود و چون سوار بر نشسته باشد آب از حرکت او را حوش
 پس چون سوار خواهد بود فرو رها کند ماباز دانه آب نتواند آید
 خوشش میگوید و خوف سوار را می جنباند ماحارش او کم گردد و علاج
 است که انجلی که در اصل ریش شده باشد بشکافند و بپدی که
 به پاک کنند و پاره کنک کوفته بدکنم جا بکاه نمهند لزم گوشت
 ریاشده باشد بچوزد و بکشد و نکند از سر ریش هم آید تا
 ناپدید گشته و پاره کوه بر سر ریش نمهند و بیسج بالا آید
 س آنگاه پاره خاک نرم بر ریش نمهند تا خشک گردد بعد از آن
 س آب خواهد که در این دو پشت او چون سبک شده باشد برین زیر
 بد و جگر ریش افکند و سوار بر نشیند و چون فرو خواهد آمد ناگاه
 آگاه فرو رها کند و چون چپند با چنین کند آن عادت را کند و چون
 ریش آن عادت که باشد بعد از آن برین نمهند و بر نشیند و این
 در ریش را بجزیره دانسته اند و حکایت آورده اند که یک از اکابر اسپانی

اب را بدتر است چون خواهد بر نشاندند آب بجز حکم در
به بندنا اگر خواهد راست شود تواند پس سوار بر نشاند و حظه
بعد از آن بکشاید و بر آنه ناکه آن عادت بر طرف کند و در حقه
آورده اند بزرگ ابر داشت و این عادت گرفته بود و جمع حاضر
از سوار گنم و آب شناسان بجز به چنان گفته این آب را با
بزرگ نماید که تا چه رکاب باشد در میان آن آب سوار بر نشاند
تا بگریز کند چنان گفته چون بمیان آب سوار محنت
دست است میگرد و بقفا بازی افکار تا پنج نشش روز بچین
و هیچ فایده نداند و آب بگنم و کسکه که در میان آب مرفوع
خواب شد و بیکری نماید غرض آنکه چون بدین درجه رسیده
مشکلات و این معنی بجز به بسیار دانسته اند و بیرون آورده
و الله اعلم **باب سیرام** در بدبیرات مانع الرزق و این معنی چنان که
که چون سوار خواهد از آب و فواید را بکنند و بر خوش تن هم می
بر که خوف هم کرده است با بر زمین میزند و خوف سوار را بگریز
و این علت غالب است که بواسطه آن بیداری خوف در آب

ارزبار انگه اورا بسیار زده باشد باکنه چمن اورا بر پشت نشاند رنج
در سینه و آب آن کینه در دل گیرد و گدازه سوآر بر نشیند و
بدن تلخ نم کرد و گدازه تلخ علاجش آنت است نه نزدیک آب
و اصل او را نرند در رخ نماید و خوف او را علف میدهد و بهر وقت
زودیکت او برود باید که چیزی داشته بشود و بهر دست برسد و
او مالک و بعد از آن چمن خواهد بود بر نشیند بقاعده دست برسد
در مالک و بعد از آن که آب بر آید و انگه آتش سوار شود و مملی
قیه نگاه داشته حالت بد بر طرف نماید و نوعی دیگر آنت در آب
در کرتک رنج بسیار مؤثر باشد چنانکه اران لبزه آمده نیز و طاعت
شنبه باشد و بایستد و نماز بنید و حمام که در آب آتش او را خوش
بچون خواهد بود بر نشیند رات بار شود و دست برد آید و مسجد و گدازه
سوآر بر نشیند چون چند بار چنین که همیشه انرا عادت کند چون
نوار خواهد که بر نشیند حوزا چنان رات کند و حوزا بر نشیند زند
با چلو در و در افتد با اینکه سبک رات شود و بقفا باز افتد و آب
چون این عادت گرفت هیچ کار نباید اما بعضی گفته اند در این نوع

که باشد بر کاب که دو این را علاج میخوانند آنت و علاجش آن
که آب را لیکن بر نشیند بگرداند و خسته گشت و چمن باز کرد
اب بیت کرد دهد و در آن خسته گشتا کن بر نشیند چمن خیزد
چنین گشت آن علات بد بر طرف کند و نوع دیگر آنت در ارجح
کند و از آن طایفون سوار خواهد بر نشیند چون چند ما زین که
آن علات بد بر طرف کند نوع دیگر آنت که تند کند و بجز
چون دو سه بار چنین کند خور شود و علات کرد مد آور این اسم که
نوع کفتم نوع دیگر گنم باشد آب سابد و روزی سه روز که
نشسته باشد و غرور دار باشد چمن خواهد بر نشیند بگذارد و را
بایستد این هر دو را علاج آنت چمن بر خواهد نشست سکنید بر دست
و پار او نمند و بد را اودا هر روز خدمت مرفر ماید تا آن طبعی بر ط
کایه و چمن بد نشود ادر خدمت مریاید فرمود و چمن او را سکنید گنم
بر سر آره بر توده موم باشد باز دارند و همچنان علف میدهند
و هر کس میکند میگوید صدمه چنان سکنید بر نهاله بر نشیند و چمن
بکند و هفته بگذرد آن علات را کند نوع دیگر آنت در ارجح

ت که سوراج در میان دانه کش یک مهره انجان بود که قطعا سوراج
ت پس سوال کرد که کش مهره کجاست راقص دست بر موصوفه نهاد
ت همان هزار اینست و از بر آیه کتبه همان آب را یکشند
ت بود که او تقریر نموده این آب که مهره پشت او ریخته است
باید تا آن ششخت اول آنکه چون او را میدوانی و خواهر که
باز گیر نتوانست نه از دست راست و نه از دست چپ تا زمانه خوف
باید باز ایستد حتم آنکه چون او را میدوانی روز زبانه بخورد کند تا
که او را خواهر باز گیر حدیثیست زور بخوف کند چشمهایش سنج کهد و
ره خوف و این آب را علاج گفته اند **باب بیست و نهم** در نذیر اسبان
بر کباب حال آنت که بدر کباب چند گونه است و بدر کباب آنت که در
آنت بر نشستن آب رات بایستد و گاه از این سوراج و گاه از کش
و گدازه و سوار بر نشیند و بعضی باشد در علاج بگیرد و بعضی نه و باید دانست
که آب چرا بدر کباب بنشیند زعفران باشد و چمن کزله باشد و سوار خواهد
بر نشیند قلب آنت در غمزه کند و رات بایستد و سوار از بر آیه
و از زعفران سر آب بدست کس ندهد و بر نشیند چون جوته و نوبت
چنین

د اور آب مرجانه و غالب الت که برتک کند و آب سرکش و قتر
رتبت توانی که در لب و روز او را بر سرش و مسکروانی مکران
که جو آب خواهر دل و در میان کوجه و بازار باید بود پیش مهم
باید داشتن و سخن گفتن مینب بنج باشد سخن که در و پس
و بکر را نباید که در کوجه و بازار پیش مهم باز دارند و خزید کرد
از آب سرکش و تقوای نیت الت و از غره پست سرکش و
بدر بکنه کس و نتوانسته و ب الت و یک مهره پست از دیگر
زیاکه دانه چون او را بدو است با جبر و برکت کند مهره بدو آید و
در روز مر کند ما تو را را از خوف جدا کند و این صورت بجز به بسیار تحقیق
و در حکایت آورده اند که شخرف ابر داشت و سرکش میکرد و هر چند که بند
سرفه فایده نداشت و راتین جلد حاضر بود و مرگفت و این آب را بنده
کفنه فایده نهد و او را یک مهره زیاده است چه پیش از این صورت
دیده ام که پدر مرا ابر بود بینم طریق سرکش میکرد و هر چند سو کرد که یکبار
شرف فایده نداشت پس او را فریب که و بکشت و در اعضا آن است
که یکبار پست او زیاده است و آن مهره نه پنجم هزار و یک بود که

پراختن لب و چنان مر باشد مورخ در کام داشته باشد و سر
ینه که هم در کتب سور آج نشینند هر چند آب را رخت رسد اما سینه
بیاج کند و باز مایستد مانده شود بدیرالت که دهن بندد نه
در هنگام دو آسیدن دهن او را به بندد تا باز نتواند که در حرکت
نشد **سیتم** آنکه از زنج کند و بر بالا آورده و مدوه بدیرالت بسیار
تفتند و آبی و دانه او بر یک دور روز تغیر میکنی گاه سبک و گاه
سکین ما اورا کدام دانه بدکنج خوش آید پس در چند نوبت
بدکنم که بر آنه و بدواند تا خور شود در روز ننگ **جہام** الت که
زین کهن هم کشد بدیرالت که آنرا که هم سکین بر سر کند
و بسیار بدواند و آب بیزور و ضعف که هاند تا مکیده شود از انجا
می باید برود در آرزو حور او را آسیدن و باز گرفتن و تا زمانه بدست
راست باید گرفت و او را بر خیر باید نه چند نوبت باید جو آید و دست
کوه و این را چند نوبت مکرر باید که باشد که برسد و در کت کند
و اگر فایده نکند بگوشه باید رفت هم محراب باشد و هم کرد آب برد
و می باید دو آسید تا آب و چمن نیز در یک آب رسد تا زمانه برزند و

دو فرسنگ سبق خواهند دو آیند باید که باین و آینه هر چند بر اصل
چون خسته شود بر آب حرکت ندهد و در آب نقصان بدید آید و چو
در آرزو دو آیند باید که بر صد کام سر آب بخوشد گاه از دست راست
و گاه از دست چپ بجا نماند آب از دست و چرخ آب میدو آید هر گاه که
بر سر میدکس رسند آب را خواهند دو آیند در فضا آید و او را اول کام
بدست بکشند تا سر کس بپسند و چون این شرط بجا آید آب با هم بدست
بدو آیند و یکی سبق کرد استعمال بر آنست که اول که این شرط رعایت
نکند بر آنست استعمال توان کرد و آنست علم **باب بیستم** در معرفت آب سرکش
و بدیر آنست نباید دانست که آب سرکش از چند نوع است و بعضی آنست که بگو
دند او آب شود و بعضی آنست که هر چند نوعی فایده ندهد اول آنست که اسنان
استند که دانه بدندان سر کشند و چون خواهر که او را بیکر زنانه، لکام
بکام او نرسد و همچنان میدود بدیر آنست که دانه نجر آنست بر سر او کند
و اگر همان دانه نه بر شود در زنانه که او را خواهر گرفتن عیان بر بال باید
کشند تا زنانه از زمان شود و بکام رسد و بصورت باز آید
حکم آنکه دمان باز که باشد و میدود و دمانش اغلب آنست باشد

تقدیر پنج شش مزاج در توبره که در پشت سوار سبک تر باشند و آب
و غرض که اگر شرطها بجای آورند اعتماد بر آن تولد کند که کدام آب
مردود و سوار باید تا زمانه بر آب نزنند الا ابره وقت ویدن
باز میگرد که آن را بضرورت تا زمانه میبایدند و چنانچه بجا باید آتا
باید که در وقت داشته باشد و بر آب مرخصانند از سبک گفتند
باید آب بداند و سوار تا زمانه دارد و باید صاب بچیناند و خوشتر
در حرکت در آب کمتر کند و خویش را در زنده دارد و اندام و اعضا
هم کرد و عنان آب بگذازاند چه اگر عنان آب بگذازاند کند
ماه آب هم باید جوید و هم خوف را نگاه باید داشت و اگر عنان بقدر در دست
ر باشد اعتماد بر سوار کند و کار او ویدن باشد و اگر آب آرزو که
بسیق خواهند دو ایند باوان ترکی دو آند بهتر که در آن تواند کشا
نفس بهتر تواند زنده و اگر بکام خواهند دو ایند باید که لکام سبک تر
ز هر روز باشد و هنگام دو آیدن چند پنجاه مثقال آب بردمان بویز
اب بریزند و به پیش فرو کرد با تیر شد و هر وقت برین اب
فرو کرد و آب تیز شد از عمر خلا میشود و آب راه بگفتند

باشد و آب را ریخت نموده و گاه کمتر آله تقاضا نکند چه آب
همان زمان سبک شده باشد و کم در لیت روزی گفتیم آب جو خود
کنند ناید و طغیان فرسنگ بداند اما اگر یک مدهلخ تقاضا نکند و اگر
زیاده خواند هیچ اعتدال بر آن نمواند که در حقیقت خواند آب بکبار
باینه و تمام بر وقت باینه و لیت سید کام او را باینه بقریب او را باینه
دارند و احتیاط نمایند و چنانچه منته و پیر سینی فراخ میکند با
اگر خنثی است او را باینه خوانند که هنوز بکبار نیامده است و پیه دانه و با
و خداوند آب هر یک روز خود بر آسمان گذارند و سفارش نماید
چنانچه شرط است بیمار داشت آب میکند چه اگر دانت که خداوند
هر روز بکبوتت خواهد دید منت که در بیمار و رعایت بقصر نخواهد که
و الله اعلم **باب بیستم** در بستن کفش و آداب کفش بدانکه سوار بر آب
بستن خواهد خوانند باید سبک باشد و شرط است که هر دو سواری که
آب خوانند دو آینه نزدیک بهم باشند اگر یکی سبک تر از یکی
باشد در یک لیت تقاضا کند در این باب مضافه بسیار گفته اند تا
کثیره و قریب به هم مردوانند و سواری از سواری پیشش نمیکند تر

بویان جو خوردهن و او را بوجیهی که در گرفت نگاه داشت چون جو
خورد نگاه او از زندگن آب شنبلیله احتیاط که سکنه بود در میان
پایه از زندگن آب بگنم و اسطرگشته بود روز دیگر عذرم آورده
امروز آب نمزد و آنم عذرم آورده مبالغه مگفت که تو هر سه هزار
بگنم قول که آب میدو آنم بشرط که اگر باز ماند بعد از روز دیگر
باید دو آنم فی الجمله همان روز آب بهم دو آیدن و همین آب که
راش شسته بود مقدار بر باز ماند و آنس که نداد بشرط که بود
بعد از حوشه روز دیگر دو آیدن و همان آب که در اول باز مانده بود
را نیز آب دیگر بگنشت و کردید و ما بگنم در آب شناختن برور
عرفت شد غرض آنکه عذیب خواهند دو آیدن ما فریاد و آنچه
را اول گفتیم چه بگو پاک باید که غریب پاک باید بخت نظر داریم
بود و همه کس را این جز نباشد تا این مدت صبر کنند و آب بدهند
و لیکن چنین دعور کنند بیده این نوعها بجا آورده چنان خواهد بود
بگواید و آنند که ترن بشرط است که آب را ببت روز نگاه دارند
تا خنجر آب را بدو آید اعتبار بر او باشد که اگر نمانی در سفر و تردد

اب را بارخانه آورد و به بند تا نماز پیشین و چون هنگام نماز پیشین
بگذرد و یکدیگر برآید و برآند تا وقت جوهر روز اول او را هر کار که
کند در روز سوم چهار پنج روز کام بعد از آن مکی فرسنگ و دیگرید و فرسنگ
و چنان کند و نوبت ششم و هفتم به پنج فرسنگ و شش فرسنگ
و هم چنین و افزاید تا آنکه هر پنج فرسنگ او را بپوشد و تقریب بر دوازده
و کم ده فرسنگ باشد زیرا که از آن آب را که در مودنه ریخته اند و
کلی الت و از آن روز بنیاد مفر کوهن آب باشد تا زمانه او را بسوزد
خواهند دو آند چهار ماه باشد باید که نوبت کار فرخودن باشد و دیگر
پیش از آنکه او را خواهد دو آند او را البراب برده و آب دهد و جوهر
قبل پیش بناید و آه دو در جایگاه فرخ که دو بار و ستون باشد باید
و سر کین بجای باید که آند و آب را که بر سر باید که در دست
نور کردید باید سپرد که آن شب آن را نگاه دانه و اگر حسد او را منع
کنند و اگر مراغه کند که آنجا که او را عضو برده آب پاک از جای برود
و در یک آب نفضاً واقع شود **حکایت** آورده اند که کس از خهتران
که دعوی را بشناختن میگردد کردیته بوفند در آب را با هم بدوش
و همان شب در موعده آب دو آندن بود که از آن جوهرش پیش آب

و این آب بلکه مهر عادی دلبر شده باشد روز جنگ و کور روز
را هم نوع از جنگ است و بعضی از نزرگان و پادشاهان از این جنگ
جنگ میگویند لکن مراد آنست که بدو خوناکه باشد باید که بر سر آب
نشد تا دلبر نکند و فرمان سوار باشد و عنان باید که بدست سوار
به دست تحت دانه است باشد میباید که ممانه باشد زیرا که در
حدیث آمده که خیر الامور اوسطها و باید که بر یک حال نبود و باید که
سوار عنان آب را بکیت بگیرد و کوتاه تواند که هر بد آن موجب
که در پیش گفتیم که بکد و حارب در عنان آب بسته باشد و است آن
این صفت گفته اند علم سواری اکثر در عنان است فاما زین باید
که خوش نشسته بود تا سوار را رخت نرسد و زین هر چند سبک تر
بهتر و حار زین از خنک اولیتر در آران حار و سردتر گفته اند
که سبک است و زین گفته اند که باید فرآخ بود و پس در پیش زین باید
که بلند باشد و خوب زین باید صفت باشد و فرآخ در تنگ زین مقلی
عادت داشته باشد فاما هر چند فرآختر بهتر و آران رکاب در اول
اصل است که یک در آران و کوتاه است و غالب است

که اگر فرعون بسا خیزد لاعتز شدن و بدرنگ درشت شدن و بند
 کا هم بنابه گواهندن و خایه بزرگ کوفن و سراندر کشیدن و شش آوردن
 و پی بزرگ کوفن و بی نشا شدن سیم عیبها که ارناش بسنگ سوار
 به بید آید حردنی و سر کشیدن و شانه فرو یون و کام کوتاه کوفن در یک
 و از غور با گذشتن دین کوفن است کوفن و با پیر خراب گواهندن
 و سبکو در زدن و اشفتگی کوفن ارناش بسنگ سوار باشد و الله اعلم
باب هشتم در آداب کھام و عنان و زین به اینکه کھام در سرب آب خوف
 کار نغیبتواند که عد دست سوار است چه کھام تر از در اسب است و مات
 صلاح و فساد اسب بکھام نگاه توان داشت و گفته اند که عنان هم از سوار است
 اما عنان تر انداز در آرز و نرم باید و از آن کوفن اسب نرم گواهندن
 بهمان سبب در دیگر کار را عنان کوتاه و به تر او ستر باشد اما در آرز
 و کوتاه تر است سوار به اما دانم کھام چنان باید که اسب اندان بقدر
 برتند حافظه روز جنگ و از قها گاه تا نزدیک حاکم گاه باید که دوانی
 حکم باشد و این و نقره بر روز او زده باشد همیشه خصم هر دو بر کار کنند
 که اگر در جنگ بهمان دوان بر پده شود گداز ماند و نیز بسیار خطر باشد

کار فرموده و ناشایست که سوار خیزه و اول غلبهها که از اسبانش خیزد معرکه
دخوه کام و علف ناخوردن و سبکدوش و گردن و حروفی و علف پستان
دوست و پا بر زمین نهد و سر بر دیوار مالیدن و زیر سوار مالیدن
و مایک بر مایک کهنه و مهلو تر کهنه و میان اینور شدن و پاشدن
نیز و حر کرفتن و کشیدن و توبره در بدن و منع کلام کهنه و ارادت
سوزن ز زمین و شکم بزرگ کهنه و استخوان کهنه و دیش و دم
سوار اصل کهنه و دم اندر دیوار مالیدن و ارادت منع کهنه و چون
نیز بشن حسان پشت بر آوردن و چون بزنی مایک انداختن و اعطف
و آب ناشکیا بودن و روده و احشای مایک کهنه و خانه اما سپین
و دانه بر آوردن و مایک اس کرفتن و شمولی کهنه و پشت نازل
کهنه و خارش آوردن و کام کرمه کهنه و اسب کلاه سارش کهنه
و اندام اس کرفتن و چون بر آه رود آه نگاه نداشتن و پیش
خوردن مگر نشتن و خط کهنه و سر فر بردن و بر کجا مالیدن و میدان
سگتن و کتکم گواهندن و سر بسیار چندین و عدت آوردن
و بلیه کستن و ناخنه آوردن و کف سم خراب کهنه و دم غلبهها

نقطه باشد مخلف سفید از آنوقت خوانند و هر ابروی دستش سفید
 باشد با پیر تا جابر کش سفید بود و اگر کش سپاه بود پوستش هم
 سپاه بود اما لازم نماند و چینه پوست سپاه باشد کش سپاه
 بود و علامت این آلت که هر وقت که کجید توقف بود چینه در دم
 نگر خطا سپاه نیز در دم پیدا باشد و فرق میان مجرب و اشتب
 آلت چینه و با پاسم یکی سفید باشد مجرب است و چینه پوست
 و مو سفید باشد و هم سپاه از آن اشتب خوانند و واضح است
 نامه محمد حمت چنان آورده است که از زمان بر باروشن گشت
 است سفید احتیاط میکردیم که دست سفید نگاه میکردیم که
 کش نیز سفید بود چه هر وقت که دست سفید بود و کش نیز
 آنرا به دست سفید میخوانند از هزاران که در دست سفید بود هر وقت
 که دم آب برین سفید بود از آن اشتب خوانند و اگر نه دم
 سفید بود آنرا اجضع خوانند و سفید که بر پشت آب با نیز نگاه
 با جابر میزند بود از سر زین با آنرا موقع میکنند و عرب اشتب آلت
 را پسند میکنند و الله اعلم **باب هفتم** و حلیها که از آن است

چنانکه نسبت بادت یا پار کنند و هر که که سفید در برابر و کانه باشد
عجیر الرطلین کونند و اگر سفید یک بار باشد از ارجح خوانند و اگر
کدیت و یکبار کلاف بکند سفید باشد از امشکو میخوانند
و اگر سفید کدیت و پار یکطرف اگر طرف راست سفید باشد
ممکن الا با من خوانند و مطلق الا با سر و اگر از جانب چپ بود ممکن
الا با سر و مطلق الا با من و محمد السدین و محمد السارین خوانند
در این و حالت و اگر کدیت سفید و آه خواه اندک و خواه بسیار
از اعظم میخوانند و چنین این سفید هر جودت بود عم البین می خوانند
و اعصم کار بود که رویش سفید بود و دست سفید داشته باشد
فاما چنین رویش بود میگویند و چنین دست ما باز سفید بود آنرا فقر
خوانند و هر گاه آنم مور که ملازم خردگاه است که از آنست می
خوانند سفید باشد از اصبع التینه میخوانند و اگر سره آن مور سفید
باشد نه لایت از اصبع التینه میخوانند و هر وقت که بدست و پا
است سفید بود چنانکه هیچ جای سفید بهم نیامده باشد اشقر
التینه باشد از رطل کونند و اگر پار اب سفید بود در بر عدو ساق

ششبا خوانند و هرگاه غره بیک سور بود و بیز برکت تن از اعراض
 مکتوبند و هر وقت حرمه روز سفید و آه الا سها چشم از امر تیغ
 میخوانند و سفید که بر در آب بود بلکه گاه برسد از افروغ میخوانند
 پس لب فرج چه بکشد همان رنگ کند اگر که بود فرخه مسته بود
 اگر سه پهلوی فرخه منشا و اگر چهار پهلوی فرخه بر تیغ و اگر اندک سفید بود
 از افروغ خفر خوانند و اگر در میان سفید مور مخالف باشد فرخه ششبا
 و هر سفید که بر بال لب بال لب باشد از ارتم خوانند و سفید
 بر قصبه بینی بود از بال او چشم بر سیده از ابغور خوانند و اگر در سفید
 که لب پایین و آه نقطه بسیار باشد از ارتم چهارم یک خوانند
 و زمانی که میان ناصیه سفید باشد لب زیرین اب از الطمه میخوانند
 و زمانه که میان ناصیه سفید باشد از اشع میخوانند و اگر ناصیه سفید
 بود از اصبح میخوانند و چون سفید بر چهار دست و پای بود چاکچه
 که سفید باشد از امجد اربع گویند و اگر کتف سفید سلطان را نوردند
 باشد از امجد حبت گویند و اگر از قوام اربعه سفید باشد و یکی
 برکت تن از امجد ثلث مطلق البین با مطلق البین خوانند

علامات گوننده یکی دانه می باید خرید و الا آنچه کجتره رفته است و
 از موه دست سفید است و پیش ترکانان هیچ آب بنیت از ابراهیم
 نمیدانند الا آنکه اندامی فاضله باشد مثل سر زائمه یا فاضله در جلد یا سینه
 یا در پیشانی چنانکه ما در لوبی بی علت و سیر و چنین گفته اند که اگر که چنین باشد
 میاید داشتن که اصلا مبارک است **باب هشتم** در معرفت نامهای
 اسبان بیاید داشتن که اسب ترا چون رود سفید باشد و دست و
 سینه نیز از آشنایی گویند و اگر هر رنگی باشد و سفید سر اندامش
 بنوعی از ابراهیم خوانند و هر که که رویش سفید لوبی یا بر اندام دیگر و با پریش
 اندام باشد از اصمت خوانند و هم چنین اهل جسم را مصفی
 گویند و هر وقت که رویش سفید لوبی و فرمان نیز سفید مغز میگویند
 و اگر یک چشم چنین باشد و یک چشم نه آنرا از ابراهیم خوانند
 میگویند و هر غره بهر قدر باشد و چشم باشد از ابراهیم خوانند
 و هر غره تا پیش بلیت است باشد آنرا اسراج میخوانند و هر غره
 بر روی من لوبی تا کله گاه بعد از آن بریده باشد از اغره فقط می
 خوانند و هر بلبلان غره سر خن مارک می خوانند باشد از اغره

سینه سوار بود اسبش در میان زلف خطا که و صاحبش غرقه شد سادات
عرب را بعد از آن زبان در آرز شد که تخمنا سیرصد سوار بر آب بگذشتیم و ما را
پس ابر رسید الایمن بک سوار را خواستند که آن آب را پی کنند
ترکانان نگذاشتند و گفتند که شاید این آب را عادت باشد که در آب
حسد پس از غمتران ترکانم یکی برآسم آب نشست چمن برفتند و غارت
کوفه حضان از پی ایشان در رسیدند و در حمله اول همان سوار که بر آب
نشسته بود بدتر هلاک کوفه از غمتران آن عرب یکی چمن اینم حال را
مشاهده کرده بود شتر بر کشه و آن آب را بگشت و بعد از آنم اواز
در دادند و در رسیدنشان نهادند و آن لشکر را غمترم کرد آیدند و چند کس
اسیر کوفه از ایشان و باز گشتند هنوز این معنی پیش ترکانان درست
نشد چنانکه در لیکن چنین است و این آب و ت سفید و قر
شربت که پیش سفید نباشد و اگر در صورت سفید باشد مکنو هنده است
و این را که بر هند کش یعنی حله کاره که غمتران بی سفید بود یا برآسم
چشمش سفید بود چه کدرم ندوم می آید و اگر بزبان آب خطا
بود و اندرون نقطه سیه همچین مبارک میدانند می آید که این

در زیر گوشه زمین علامت داشته باشد بر یک طرف مبارک است و اگر برین
بش آب نشانه باشد از آن پندیده میدانند و در حرب و کور و ختن
و کفار باینه برور نشست و نشانه که ندگاه دست بود مبارک است
و در چشم و کف و گوش همچنین مکروست و عرب آنرا شوم میدانند
اینکه این علامت دانه نم باشد چرند و برور نمی باید نشست و آب
را چینه جودت و پاسعد باشد نمی پسندند و مبارک نمی دانند و چون
بیش از آب خطی کشیده باشد از چشم چشم مذموم است
اما در شوم هیچ آب بابت دست سفید نهند و از آن در شک
را می بایه که و فقر است و سلامت عرب این معنی گرفتند سالا
ترکانه باور می گفته باوقر که آن را با بانه و این معنی چنان بود
که در حکایت آورده اند و در سفر رفته بودند که علفی کشیدند و از آن
ترکانه یکی بر آب دست سفید سوار بود و هر چند که سلامت عرب
می گفتند باور نمی کردند باوقر که مبالغه نموده که اگر این آب با
بیش از این سفر می رودیم حاجت ترکانان بشنند و در راه بود
سفید سواران باقت سلامت گرفتند مگر آنکه بر آب دست

نزدیک باشد بهم و آورده اند که در مهباس در مرکب باشد و اگر بر
 لب زیرین سه دایره داشته باشد پس دیده است و خداوندش پرست
 در لغت باشد و اگر فرد چشم نزدیک لب دایره بود محسوس
 همچنان و این مرکب ملک رات بود و اگر این دایره بدر آرزو یا سها
 بردت یا بر با پر یا بر کهنه یا درین لبش باشد خجسته است و غیب
 در حدین او باید که **باب بیستم** در نشانه مهر مذموم است که بر گوش
 او آنجا که گوشه زین است دایره بود مکرر است و نباید آن را در
 چه آورده اند که هر کس آب چنین داشته باشد او را ملائک رسد
 یا در پیش که با ببرد و همچنین اگر دایره نزدیک لبش داشته باشد
 بدین مثال هم مذموم است و اگر بر چلو رات دایره بود **صلوات**
 مبارک بفرستند و آورده اند که اگر کسی بر او حرب کند که شرف
 بگفته شود اگر بر مهباس نزدیک ناف است که از او تر کلاه میکنند دایره بود
 ناپسندیده است و گفته اند که بیم است که البته همیشه سر کون
 بقیه و اگر را که بداند نمیدانند و لبش چشمش شتر مبارک یعنی
 دهند و اگر بر کف زبر لبش نشانه باشد همچنین مکرر است و اگر

چپ چپ هر دو با هم بزرگ تر با کوچک تر نشانه باشد مور بر سر کشیده
و در عرب چنین مگویند که هر کس اسیر داشته باشد که از این
نشانه یکی بروی او چگونه عکس کند و سفید میبارد که بر آب میباشد
مبارک میباشد آنست که پیشانی سفید باشد از آنجا که زیر
ناحیه است باز هر که نه پهن و نه باریک چنانکه یک انگشت
پهن سفید باشد و در عرب مشهور است که هر اسیر که این
نشانه داشته شرفترین همه اسبالت و خداوند در التمه و حکم
مظفر کرده و همچنین اسیر که در هر دو پا سفید و آن مبارک باشد
بشرط آنکه دست راست اسیر بزرگ تر تن اسب باشد و از آن دست
چپ اگر سفید بود تفاوت نیست و چشم پیشانی اسب حد یک درم
باشد که سفید باشد مبارک است و هر که اسب سفید بیند گفته اند
مکه هیچ اسب مبارک تر از اسب قرطاس نیست بشرط آنکه از
چشم و لب و خانی و ستم و مقدسش سیاه بود و تن مرکب باشد
نشانه بود که هر که اسب را از دهنش رانند دایره باشد یا بیخانه از آن مبارک
میدانند و اگر دایره بر تنش باشد بنایت بیک است بشرط آنکه

و چون در شکم بیرون نتر باشد ابلق مر خوانند و اگر که که نقطه بر اندام
 آب بود از هر رنگ انرا منقط مر خوانند بر اسبان ماری را
 رنگ مختلف کمتر است میدهد رنگ مختلف بر اسبان ترنگ
 و خراسان و ترکانی بسیار باشد که فخر در کله بر مالایان مرافتند
 وقت است که ابلق بر جرعه مرافتند و وقت است که جرعه بر ابلق
 مرافتند و وقت است که ابلق بر جرعه می افتد و از آن مالایان
 رنگها غریب عجیب بیدار می آید و آن را انام نمیدهند و گفته
 اعلم **باب چهارم** در نشانهها مجموعی برابر است اول
 آنست که بر پیشانی آب زینا صیغه را آبره بود و آبره و دیگر آنکه
 نشانه بر جایگاه ملاذده داشته باشد و همچنین نشانه از این چنین
 بر کف دست باشد انوقت چه در آت و اگر از هر طرفی نشانه
 داشته باشد بفق بکند تر میداند و اگر بر پنده آب حطی
 باشد بدرازی که بند برین باشد حد بکند و جیب بیشتر و دیگر
 مایک میداند و همچنین اگر نشانه بر کف دست بود ملا تر بود و در شتر زاده
 بدرازی از علامات مجموعی بود و دیگر آنست که بر پنده از راست

چهارم

ايرش باير ايرش باسياه ايرش و هر که بر اندام سفیدی غالب
بوه و سر و کفش سفید بود و میان برش سفید از اطراف خوانند
و چشم بر و کفش سفید باشد آن را ورع خوانند و چون گوش و پان
سفید یا سنج باشد یا رنگ دیگر و ملتش سفید بود آنرا ابرش خوانند
و هر که که موهای سیاه بر آکنده در میان این سفیدی بود و پراکنده که در
خواه بسیار و خواه اندک آنرا اشهب احمر یا سپهر خوانند و اگر موهای
سرخ بدین صفت که گفتیم که اشهب است احمر جز خوانند و هر که که
بر همه تن آب موهای سفید و سیاه بود و سیاه بر سفید غالب
باشد آنرا کلکون خوانند و هر گاه که این رنگها پراپاره باشد نه آمیخته
ملتهز اشهب ملتهج خوانند و ابیض آن باشد که سراسر مو و آتش
سفید بود و پاکیزه و روشن خاکچه سنج در یک یک آن آمیخته باشد
و بود که چشمش از زرق باشد و دور که چشمش سیاه باشد و این
مهر است و هر که که سفید بر اندام آب در بود بر کفش سفید آن
را ابلیس خوانند و کیت ابلیس نور از ابلیس و سیاه ابلیس
برکت آب و چشم سفید در آب باشد آنرا بنظر خوانند

مانند پوست و بنهالیش سیاه بود و بر پشت او خطر کشیده باشد
 تا دم سخت سیاه مانند عنبر و روشن در دو نیز هم رنگ است و
 رنگ پوستش سیاه بود و بر او قهقهه خطر بر کشیده باشد و آب
 این پاکت کمر باشد و آب سمند اسپر باشد که زردیش روشن
 و پوست و بن موهایش سیاه و چشمش شکر آلود و سمند نیز چنان باشد
 که بر تنش نشانی درم و آرز باشد نه زرد و نه سفید و نه سیاه و آن
 بعینت حنظل است و انرا سمند سر خوانند و دیگر جرمی بود و آن مانند
 اب اخوی بود که پشتش سیاه باشد و ناحیه ویش و شکم در تن
 میان و کردا کرد چشم زرد و آب است حکایت و چون پوست
 تنش برنگت خاکستر بود انرا اضافی خوانند و هرگاه که بر تن آب
 چون درم سفید بود انرا ملع خوانند تا یکت ملع و یا بور ملع یا سیاه
 ملع یا تبه خوانند و این ملعی بیشتر تا بغض است در بور و هم
 سفید و سیاه بر سر که بدن است بیه آید که مخالف رنگ اندیش
 بود بزرگ کوچک انرا شامه خوانند و هر که بر آب نطفه ای
 کوچک بود سفید یا سرخ یا سیاه انرا ابرش خوانند چون کیت

اشته باشد و اشقر نیز از چند گونه است بعضی را خلوت گویند و آن سخت
زرد باشد و مویش برکت زعفران و خطر بر پشت داشته باشد سیاه
و اشقر دیگر که در عایت سرخ باشد چنانکه بسیار مایل باشد و
پشت مانعیه نه برکت اندام باشد روشن تر باشد آن را اشقر
به بس خوانند و اشقر دیگر باشد که آن را اشقر مدنا خوانند و آن
هم باشد که رنگش زرد در کمر آید و بن مویش پندار بر کجا رشته اند و
شقر باشد که آن را افصح خوانند و مانعیه او سفید بود و اشقر اصلا هم
برکت اشقر او بس بود و لیکن انرا رنگ صافی تر بود و کت را
بز و قتها احدی خوانند و آب اصفرا آنست که سخت زرد باشد چنانکه
برکت زرد نماید و بر آید آتش در دم و آرزو باشد و اصف صافی الصفه
است که لبش و مانعیه و دم زرد و آرد و غم آن را دزوه خوانند
خرق چنان گنم و زرده آنست که لبش و دم و مانعیه سیاه آید و زرده
از زرد بود که لب سفید کرد آید و هر باشد که برکت مویش بود و لب
و دم و مانعیه او بسیار کمر آید برکت مشک و انرا هم در کمر آید و دیگر
ب زرد خوانند و آب و در آن باشد که سرخ او یا اشقر خلوت

و هم در سحر طاقت بناوه و از آسمان سپاه جنگ بهتر است که در دم
 درم سحر باشد و اسلالم این صفت چنین گفته اند که رنگ آب این
 و دم مر با بد گرفت و حضرت رسول ص فرموده و مبارکی باب سپاه
 در است و شش نفره حضرت رسالت پناه حاضر بود و سؤال که
 که این نمون آسم کبریم چه رنگ بهتر باشد در جواب فرموده که آب
 یکت یا سپاه که پیشانی سفید باشد و از غریب عیس برسدند که که ام کت
 از آسمان صورت و روح کش تر و آنه بود در جواب گفت یکت زانو سپاه
 و هم از پیغمبر ص روایت است که بهترین آسمان اشقرات فی الکلمه در
 کت مقتدان بدین طهرین یا فرموده اند و کبر نه نموه باقی رنگ آب
 آنچه خوبه و جو آلت کب مزاج میگرد و اما از لیم سخت تر و صورت
 غالب چنین باشد و دیگر که شد و الله اعلم **فضل** صفت
 رنگار آب بجز حرکت با نیز حاضر نمون است و کلمه اینر باشد که سیرت
 میان شرف و بسیار باشد و مهلک و شکم و خوش سینه باشد
 آب و بهره اینر باشد که رود که شمش و پاره بین رنگ کت
 بود و عرب آنرا از ششم نمون است و خطر سپاه از سر گوش تا بن دم

مکس بهتر دانه و در خراش که رسول ص امر المؤمنین علیه السلام را گفت
که از اسبان هر کدام خواهر بگزیند آنحضرت در جواب گفتند که اخپتر
رسول الله است فرمودند که الا شقر اسبق و الکبت اصبر یعنی آب
مادبان بود دوده است و آب کبت صورت تر اما هیچ رنگ
صفر آب حنک نممانه و لخم خند کونه باشد حنک نفرة و مکس
حنک و لیکن از همه حکما بهتر است که پیش و ناصیه و حقیقه و چشم
و سُم و زانو سیاه دارد و از اسبان زرد پسندیده تر است که زرد
او بر کت بیضه مرغ باشد و چنین درم درم رنگ زرد بر آتش
پیدا بود و آب سمند که دهن و ناصیه و پشت و سر زانو و سُم و خاله
و دم سیاه داشته باشد و در پشت خط سیاه در غایت خوب بود و گلگون
که لبها زرد و مراد را هیچ سفید نباشد کت باشد و هم چنین سیاه
خاص بشرط آنکه چشمش سرخ نباشد چه در آب که سرخ چشم باشد
و ناصیه سیاه اگر کندن و کد حقیقه و دیوانک و فقاغز خالی باشد
و آب شکر به فعل باشد و در پشت و در سُم ناسکیا باشد فاما چون
سیاه ترند که از آب کت باشد کت باشد و آب برش هم در کت

و بصورت دوزخ مندر از نیمه وقت باشد و چون از این عمر بگذرد غالب
الت که تا نیمه صبح بریند و چون از نیمه بگذرد به بیت سکر رسد و چون
از نیت سالی که گذشت بگذرد سر برسد فاما به وقت باشد و الله اعلم

باب بیستم

در رنگهای آسمان چنین آمده اند که بهترین رنگها از آسمان
سیاه است از آنکه سیاه در آب عربیت عرب از او هم خوانند
و اگر چند رنگ باشد و چه بعضی در غایت سیاه باشد و بعضی کمتر و بعضی
روشن تر و احمر اسیر بود که سیاه پیش از او هم کمتر بود و پرتاب پیشتر
سرخ بود و شکم و تر کاشش بزرگ ترند بعد از او گیت و بعد از او
بور و بعد از او ابلق و آب دنیا بر به از نیمه آسمان است و سخت تر نیز
همه آسمان گیت است و دوده تر از آسمان بود و خوب تر و مشهور
تر ابلق و چرخ از همه دیگر رنگ که گذشت رنگ سیاه چه خوب است
و از آن آب سیاه است که هر چهار دست و پا بر او سفید باشد و روشن
سفید باشد اما حد بنی و آب زین سفید و بد گیت و بعضی از نهر کانی
بر این است که بهترین رنگها گیت است جدا و در کانی سخت تر است و از
کرم و سحر مجبور تر و در کارزار همچین و طاعت تشکیلی و سحر و کرم

سفید گردد و چنانچه ده ساله شود دندان گنیم شنا برکت انگینش گردد و چون بازه
ساله شود و اسطط و رباعیات از رکت و کونه برود و سپرده ساله بماند
باشد که دو آره ساله بود و چهاره ساله چمنه شود دندانها زبرین زبرین نیز
سفید شود چون بازه ساله شود دندانها زبرین زبرین بر سفید شود چون شازده
ساله شود نمانت دندان گنیم زبرین در زبرین سفید شود و آن واسطط را
رکت بگرد و چمنه همده ساله شود رباعیات سفید گردد و چهار و دندان گنیم
شنا یا ار کونه بگرد و خاکستر کون شود تا نوزده سال و بیست و یکسال
و بیست و دو و بیست و سه دندانها خاکستر رکت باشد و چمنه بیست
و چهار ساله شود رباعیات ار کونه بگرد و چمنه بیست و شش ساله
شود در رباعیات کثر و ستر بده آید و چمنه بیست و هفت ساله شود
واسطط کج گردد و چمنه بیست و هشت ساله شود رباعیات را خمیدگی آید
آید و چمنه ساله شود واسطط را خمیدگی گردد و چمنه بیست و یک ساله شود گنیم
دندانها بیفتد و از آب و حلف باز آید در در و در هیچ چیز نماند
و غایت عمیق همان قدر است و با در باشد که با این حد رسد و
چنین آرزوه اند که این با وقت کار و وقت دو آره سالگیست

دیگر برآید جهن طریقی از نبرد و اسطت و آنرا با عیبت خوانند
 و در آن گنم آب در او آید که برآید سفید و کوچک و امس بود برکنک صدف
 و چشم بپایند رنگ بگرداند و بزرگتر تر برآید و گره چشم برآید بحد یکساله
 بلفظ عرب آنرا مهر و فلونیز خوانند و سوز را چون بین که تمام
 در آن گنم همواره شده باشد به گنم در یک است و بلفظ عرب آنرا
 حوا خوانند چشمهای دیگر برآید و در آنها قدری ریزد که در ماه
 و شش ماه بگذرد تا یا که کفتم بنیاد افلاک کند و چشم هر چهار بپایند
 و است کند سه ماه تمام شود و چون سه ماه بگذرد بنیاد
 و در آن گنم و اسطت افلاک کند هر چهار بپایند و تمام است کند
 چهار ساله باشد و چشم چهار سال و شش ماه بشود و در آن رباعیبت
 افلاک کند و چشم بپایند و تمام باز آید پنج ساله باشد بعد از آن گنم
 افلاک کند و در آن گنم پنج کند و چون شش سال شود شش و در آن گنم هفت
 ساله کند و چشم هفت ساله شود بسیار از در آن گنم تا بنا برده در اول برآید
 و چشم شش ساله که در بسیار از سر و اسطت برده و چشم نه ساله که در
 بسیار از در آن گنم رباعیبت برده چنانچه سر در در آن گنم و آوزده که نه است

cl

سفید کرد

که هر کس اب را در پانزده بر سر زند و توبه نکند که کار است که غنیمت
سه بخش سوار باشد و یک بخش پایه را چنانچه معلوم میشود که جو بخش
اب دشت محمد را چه سوار از نهر آنکه برابر نشسته است سه بخش مر
ستانه در رسول ص رو در اب را بهترین مبارک پاکت که است
در روز فتح خیبر و میثم دار را دیده که جو بر اب را بیت خویش
پاکت میگویند و چند نوکر دشت سوال گفته که عیث چیست گفت بهر دانه
جو که بیت خود پاکت کند و مایه بدین شکونه در دو لقمه اعلا
بسیار ببرد و هر غرض کلا از این کتاب معرفت است به شناختن
این زایه تر از این باب نتوان گفت و الله اعلم **باب هفتم** در سه
اب و شناختن و ندانند سه اب از دهن مر توان دانست که بر کانه
در این باب تجربه بسیار کرده اند و دانسته اند که در این باب
دو آرد به ریز و ریزه اول و دانه که اب را بر آید و ندانند ریزه دوم
باشد و لقمه نعل اند و در چشم ما نهم باشد که اب بر آید و این است
تفاوت آنست که در این باب چهار ریزه لقمه دیگر بر آید از سه لقمه
مذکور است و اینها در اوقات عیاشی و غیر از لقمه چهارم

که سؤال کنیم فانما رسول خدا لعنہ ما بد اکھضت فرموده و ناز حاجت بود
 و اب عمر نروده و موعده فرسخ بود بعد از آنکه اسبان دیدند که مر آمدند
 و اب رسول ایشان پیشتر بود و اکھضت را از این معنیش آمد فرسخ
 آنکه اسبانرا بهم سابقه کوفت جابریت و حق تعالی میفرماید که واعدوا
 لهم ما استطعتم من قوتہ و من زباط اکمید و ارغب اللہ عباس روایت
 که در تفسیر آیه الدین سیفون اموالکم بالبت و التہار کہ نفقه کوفت
 شب و روز بر علف اسبان و حق تعالی او را عظیم تر مقرر انگاشته است
 و آورده اند کہ اول کسی کہ بر اسب نشست اسمعیل ابن ابراهیم علیہ السلام
 بود و اگر اسبان پیش از او وحش بود و این قول غالباً درستند آنچه
 در کتاب تاریخ طبرستان آورده است کہ اول کسی کہ اسب بکار آورده است
 ظہور کس بود و اسب نروده و او در آن کوشش بر اسب جهاند و استر بدیدند
 و در زمان او زمین بر اسبان نرودند از پس او عیسی بن بر اسبان
 و مالان بر در آن کوشش رسول آفرموده است و عدو ثواب هر کس
 کہ اسب را بکود آید و صحابه اغلب داشته اند نفقه اسبان را خرج
 میکنند چنان است کہ حدیث بدر و ایشان میدهند و هم فرموده است کہ

وله تعالى ان الله يحب الذين يعاملون في سبيل الله كما أنهم سبوا من موصوف
و چون سوار را نظر در کار آخرت باشد و آنکه با کافران و اهل نفاق
کنند بغیر از آنکه منفعت ملوک و سلاطین کمر آید باشد و او را رعایت نمایند
عند الله تیر ما جور باشد و نقد حال است که از ما خون الرشید سئو
گفته که بگویند چیزی در جهان هست جواب گفت که سوار سبک بر آب
سبک در صحرا و ارده شیر با بکبان گفته است که اگر نه آب و سوار بود
ملوک و بزرگان و مردمان نصیب نداشتندی و در باب فضیلت
سوار کرم و اجر غزایان لایق و احادیث در ولایات بسیار است
و ما بدین قدر اختصار که هم که عرض کلمه در این کتاب شرح فضیلت سوار
است در رسول ۴ فرموده و ابی الباقی دو آینه آند و هر کس در آن که
بند شرعاً جایز نیست بغیر از آنکه دو آینه در تیر انداختن و فعل
که رسول بر داشت و با جانانه معترز گوید که بگو بدو است هفتده کسی از
آن تیر هر کس را بر سر او خنجر گفته و بر ازان رسول و کجا بگواه و او باید
رفتند و رسول ۴ هر کس تا نیست بگذارد و از پانزده سوال فرمود
که هیچ معلوم دارد که این ناز را چه گویم در جواب گفتند در خاطر داشتیم

گفته عزیز کردانید و مرکب انبساط و همه باستان ساحت و ایش نقل
 بواسطه سوار بر ایشان ظفر داد و از بهر غلبه اصدار استعدادت مشغول است که
 در فضیلت ارباب یکدیگر معقورند و اوصافها ایچرا ای بوم انقباضت و هم نقل است
 از بجز آنها اذ اراد الله یا بر حسب سبب از رفته مرگها و طهارت در او اسرار تیر میوه انده در غم
 را که با عزیز و مالکها غیر هفت و در امثال عرب آمده است در شان است و فخر
 غرور و بطنها و نیز گفته اند عزیز مکان در دنیا نشست اب با رست و حق تعالی
 طایفه را که بواسطه سواری بر دشمنان خدا اظفر ناقه اندیش از انچه ان نش
 فرموده است که بصف راست آید چنانکه هر کس سواری با موزد و در راه خدا
 کار بندد فاضلترین همه کار کرده باشد قوله لا ان الله اشتری المؤمنین
 و اموالهم بآن لهم اجرته و در سوره ال عمران مایه فرموده قال الله کلا و لا تحسن الکن
 قتلوا فی سبیل الله امواتا مبدیة و عند ربهم زرعون فرحين با انهم الله فرضله و اولاد
 برات فرموده است الیز من امنوا و اخرجوا و اذ سید الله ما سوا لهم و انفسهم
 و آیات نبوت در نیز باب زیاده است در نیز محضر نو ان کنایه
 در را ابرار آورده اند و اخبار رسید از رسول در حواصی هم بدینیم که از ایشان
 و اعمال خبر که امیر و حق تعالی است در آن تا بدان شعول کردیم انهم نیز نازل شده

ad

ocl

No. 4.

W. 51

Hyderabad-Deccan

25. I. 1930.

W. 1.

Khoyl-nāma.

(a treatise on the horse)

in Persian, Manuscript,

dated 1245 A.H. or 1829 A.D.

slightly incomplete at the beginning

W. 1.

4116364.

4
Acc. No.

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D.

AUG 27 1930

AGENT

D. Wood

INVOICE DATE

FUND

Blackie

NOTIFY

SEND TO

Ord. by Mr. Wood

PRESENTED

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

